



۳۳۶

مارکس-انگلس

چند نوشته از مارکس و انگلس

برخی آثار (۱)

انتشارات پایتخت ۶



## فهرست [xalvat.com](http://xalvat.com)

|    |       |  |
|----|-------|--|
| ۳  | ..... | چاپهای قبلی آثار مارکس و انگلس                                 |
| ۵  | ..... | قیسام مارکس - انگلس  |
| ۶  | ..... | نامه به روگه مارکس   |
| ۶  | ..... | نامه به کارل کائوتسکی انگلس                                    |
| ۷  | ..... | روزهای ژوئیه ۱۸۳۹ آلمان انگلس                                  |
| ۹  | ..... | بازگفت امپراتور انگلس  |
| ۱۴ | ..... | درباره اتوریته انگلس   |
| ۱۸ | ..... | جنبش کارگری در آمریکا انگلس                                    |
| ۲۷ | ..... | کارل مارکس انگلس   |
| ۳۹ | ..... | علل واقعی عدم فعالیت نسبی پرولتاریای فرانسه بعد از کودتا انگلس |
| ۴۹ | ..... | نامه به و. بورگیوس در برلین انگلس                              |
| ۵۱ | ..... | نامه به ن. ف. دنیلسون در سنت پترزبورگ انگلس                    |
| ۵۴ | ..... | نامه به کونراد اشمیت در برلین انگلس                            |
| ۵۷ | ..... | ای موجها مارکس   |
| ۶۰ | ..... | برای یینی مارکس  |
| ۶۵ | ..... | بی تفاوتی سیاسی مارکس  |
| ۷۲ | ..... | صفت و رفتار توطنه چینان مارکس - انگلس                          |
| ۷۵ | ..... | نامه به بلوس در هامبورگ مارکس                                  |
| ۷۶ | ..... | انجمنهای مخفی پرولتاریایی مارکس                                |
| ۷۷ | ..... | استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی مارکس                          |
| ۷۸ | ..... | نامه به ج. وید مایر در نیویورک مارکس                           |
| ۷۹ | ..... | قسمتی از کتاب فقر فلسفه مارکس                                  |



## چاپهای قبلی آثار مارکس و انگلس

تا همین اواخر هیچگونه چاپ کامل آثار مارکس و انگلس در هیچ زبانی وجود نداشت. مؤسسه مارکس و انگلس تحت هدایت د. ریازانوف، در اواخر سالهای ۱۹۲۰ میلادی چنین جایی آغاز کرد؛ برچیدن پروژه در ۱۹۳۵ پیش از رابطه با برکساری ریازانوف و غیبت بعدی او داشت. معبذاً، یازده جلد به دست آمد. استثناً بین ۱۹۲۷ و ۱۹۳۵ بیرون آمد، تحت عنوان [آلمانی] کارل مارکس نریدریش انگلس: هیستوریش سکریتیش کزانتاوسگاهه\*، شد اولاً چاپ م. ا. گ. آنکر میشود. م. ا. گ. شامل آثار هر دو ایشان تا ۱۸۴۸ و مکاتبات آنها، ولی نه چیزی بیشتر میشود. در سی سال بعد، میدان با چاپ روسی تقریباً ستر ناپذیر، مارکس-انگلس "سوجینینا" (بیست و پنج جلد، ۱۹۲۸-۴۶) بسته بود.

فقط در ۱۹۶۸ آلمانیهای شرقی نخستین چاپ نهایی آلمانی، چهل و یک جلد "مارکس-انگلس ورکه" (م و ا) را تکمیل کردند. تا آن زمان، آثار مارکس و انگلس فقط در چاپهای جداگانه و مجموعههای کوچکتر در باره موضوعهای مشخص وجود داشت. بعضی از این آثار ظمناً در سال اخیر به فارسی ترجمه شده اند. پس از جنبش سلحانه در ایران چاپ آثار فارسی مارکس و انگلس وسیعتر شده است. لیست آثار مارکس و انگلس به فارسی با علامات \* (کامل) و - (ناقص) مشخص شده است.

آثار مارکس (م) و انگلس (ا) به ترتیب تاریخ انشاء یا نشر آنها

| تاریخ    | مؤلف   | عنوان |
|----------|--|-------|
| ۱۸۴۳ م   | نقد دکترین دولت هگل  |       |
| ۱۸۴۳ م   | در باره مسئله بهبود بیان   |       |
| ۱۸۴۳-۴ م | مقالهای در باره نقد فلسفه حق هگل: مقدمه                                  |       |
| ۱۸۴۴ م   | تکدههایی از "عناصر اقتصاد سیاسی" اثر جیمز میل                            |       |
| ۱۸۴۴ ا   | رتوس نقد اقتصاد سیاسی  |       |
| ۱۸۴۴ م   | دستنویسهای اقتصادی و فلسفی   |       |
| ۱۸۴۴ م   | یادداشتهای انتقادی در باره مقاله "شاه پروس و فرم اجتماعی: نوشته یک پروس" |       |
| ۱۸۴۴ م   | خانواده مقدمه نقدی بر نقدی انتقادی                                       |       |
| ۱۸۴۴-۵ ا | وضع طبقه کارگر در انگلستان   |       |
| ۱۸۴۵ م   | تزهایی در باره فویرباخ   |       |
| ۱۸۴۵-۶ م | ایده الوزی آلمانی  |       |
| ۱۸۴۶-۷ م | فقر فلسفه  |       |
| ۱۸۴۷ م   | سخنرانیها در باره لهستان   |       |
| ۱۸۴۷ م   | کارمزدی و سرمایه   |       |
| ۱۸۴۷-۸ م | مانیفست حزب کمونیست  |       |
| ۱۸۴۸ م   | سخنرانیها در باره لهستان   |       |
| ۱۸۴۸ م   | مطالبات حزب کمونیست در آلمان   |       |
| ۱۸۴۸-۹ م | مقالات در روزنامه نووه راینلند   |       |
| ۱۸۵۰ م   | خطابه کمیته مرکزی به جامعه کمونیستی                                      |       |

\* ترجمه فارسی از این متن انگلیسی است؛ کارل مارکس و فریدریش انگلس، "تاریخ مارکس و انگلس"، ترجمه مارتین نیکولاس، کتابهای وستینگ و نیوورک، ۱۹۷۳، ص ۷-۹۴.



|  |    |           |
|--|----|-----------|
| خطابه کمیته مرکزی به جامعه کمونیستی [ اتحادیه کمونیستها] | ۱م | ۱۸۵۰      |
| مورهای از روزنامه نووه راینیشه، مرور                     | ۱م | ۱۸۵۰      |
| مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰                     | ۲  | ۱۸۵۰      |
| جنگ دهقانان در آلمان                                     | ۱  | ۱۸۵۰ *    |
| انقلاب و ضد انقلاب در آلمان                              | ۱  | ۱۸۵۱-۲ *  |
| هیچدهم پروم لوتی بناپارت                                 | ۲  | ۱۸۵۲ *    |
| مکاشفاتی درباره سحاکه کمونیستهای کلون                    | ۲  | ۱۸۵۲      |
| سخنرانی در سالروز روزنامه خلق                            | ۲  | ۱۸۵۶      |
| گوند ریه   | ۲  | ۱۸۵۷-۸    |
| اثری درباره انتقاد اقتصاد سیاسی                          | ۲  | ۱۸۵۹      |
| مقالات در نیویورک دیلی تریبون                            | ۱م | ۱۸۵۲-۶۱ - |
| مقالات در دی پرسه درباره جنگ داخلی در ایالات متحده       | ۲  | ۱۸۶۱      |
| تئوریهای ارزش اضافی، ج ۱، ج ۲، ج ۳                       | ۲  | ۱۸۶۱-۳    |
| اهلایه درباره لهستان                                     | ۲  | ۱۸۶۳      |
| خطابه افتتاح اتحادیه انترناسیونالی مردم کارگر            | ۲  | ۱۸۶۴      |
| مقررات موقتی اتحادیه انترناسیونالی مردم کارگر            | ۲  | ۱۸۶۴      |
| مسئله نظامی پروس و حزب کارگران آلمان                     | ۱  | ۱۸۶۵      |
| مزد ها، قیمتها، و منفعت                                  | ۲  | ۱۸۶۵ *    |
| طبقات زحمتکش با لهستان چه باید بکنند؟                    | ۱  | ۱۸۶۶      |
| سرمایه، ج ۱  | ۲  | ۱۸۶۷ *    |
| رهنمودهایی برای نمایندگان کنگره ژنو                      | ۲  | ۱۸۶۷      |
| گزارش به کنگره بروکسل                                    | ۲  | ۱۸۶۸      |
| گزارش به کنگره بازل                                      | ۲  | ۱۸۶۹      |
| شورای عمومی به شورای فدرال سوئیس فرانسوی (یک اطلاعیه)    | ۲  | ۱۸۷۰      |
| نخستین خطابه شورای عمومی درباره جنگ فرانکو - پروس        | ۲  | ۱۸۷۰      |
| دومین خطابه شورای عمومی درباره جنگ فرانکو - پروس         | ۲  | ۱۸۷۰      |
| جنگ داخلی در فرانسه                                      | ۲  | ۱۸۷۱ -    |
| قطعه نامه کفرانس لندن درباره اقدام سیاسی طبقه کارگر      | ۱م | ۱۸۷۱      |
| انشعابات مشهود در انترناسیونال                           | ۱م | ۱۸۷۲      |
| گزارش به کنگره لاهه                                      | ۲  | ۱۸۷۲      |
| مسئله مسکن   | ۱  | ۱۸۷۲-۳    |
| بی تفاوتی سیاسی  | ۲  | ۱۸۷۴ *    |
| درباره اتوریته   | ۱  | ۱۸۷۴ *    |
| اجمال کتاب باکونین "دولت گزایی و آنارشسی"                | ۲  | ۱۸۷۴-۵    |
| برای لهستان  | ۱م | ۱۸۷۵      |
| نقدی بر برنامه گنا                                       | ۲  | ۱۸۷۵ *    |

|   |    |         |
|---|----|---------|
| آنتی - دوربنگ   | ۱  | ۱۸۷۶-۸  |
| اطلاعه به بیل، لیکشت، برآکه و باقی                    | ۱م | ۱۸۷۹    |
| حواشی بر کتاب ادولف واکر "لهربوخ در پولهمنش اوکونومی" | م  | ۱۸۷۹-۸۰ |
| تکامل سوسیالیزم از تخیل به علم                        | ۱  | ۱۸۸۰ م  |
| مقدمه بر برنامه حزب کارگران فرانسه                    | م  | ۱۸۸۰    |
| دیالکتیک طبیعت  | ۱  | ۱۸۷۳-۸۳ |
| منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت                    | ۱  | ۱۸۸۴ م  |
| سرمایه، ج ۲   | م  | ۱۸۸۵    |
| لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان             | ۱  | ۱۸۸۶ م  |
| سرمایه، ج ۳   | م  | ۱۸۹۴    |

## قیام<sup>۱</sup>

### از: مارکس - انگلس

اینکه قیام کاملاً مانند جنگ با هر [چیز] دیگر یک هنر است، و ملزم به اصول معین اجرایی است که در صورت بی توجهی بآنها موجب فزای کسانی خواهد شد که از آنها غافل شده‌اند. این اصول کسه استنتاجات منطقی از ماهیت افراد و اوضاعی است که باید در چنان موردی [بآنها] برخورد شود، چنان روشن و ساده‌اند که تجربه کوتاه ۱۸۴۸ آلمانیها را خیلی خوب با آنها آشنا ساخت. اولاً هرگز با قیام بازی نکن مگر تماماً آماده رود روی عواقب بازی خود باشی. قیام [معادله] ریاضی است با مقادیر بسیار نامعین، که ارزش آنها ممکنست هر روز تغییر کند؛ نیروهای مخالفت همه استیاز تشکیلات، دیمسیلیسم، و آتوریته [اقتدار] سنتی را درازیند؛ مگر امکانات نیرومندی بقدر شن بیآوری ورنه شکست و فناشدنت به بار میآید. ثانیاً محل قیامی همیشه آغاز شد، با معمانترین وجه، و با تهاجم، عمل کن. تدافع برگ هر خیزش مسلحانه است و قبل از اینکه خود شرا با دشمنانش بسنجد، از دست بیورد. آنتاگونیستهای خود را بهنگام میکه نیروهایشان پراکنده میشوند، غافلگیر کن، در تدارک پیروزیهای نوین، هر چند کوچک، ولی روزمره باشه ووحیه برترتیرا که در نخستین خیزش پیروزمند نصب شده نگه دار؛ عناصر دودل را که همیشه قویترین محرک را دنبال روی میکنند، و همیشه جستجوی طرف ایمنتر را میکنند، بطرف خود سوق بده؛ دشمنانت را قبل از آنکه بتوانند نیروهایشان را بقدر توجیع آوری کنند، مجبور به گریز کن؛ بکلام بزرگترین استاد متسی انقلابی که تسا کمون شناخته شده، دانتون: بی باکی، بی باکی، و باز هم بی باکی!<sup>۲</sup>

xalvat.com

### توضیحات

۱. ترجمه فارسی از متن انگلیسی زیر است: «ج ۰، پامروی (۱۹۷۳) "امور جنگ چریکی و مارکسیزم"، انتشارات انترناسیونال، نیویورک، ص ۳۵؛ با مطابقت با مارکس و انگلس، "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" تریبنت شاریس کارها، ص ۸۲-۸۱. نخستین بار با نام مارکس در "نیویورک تریبون"، ۱۸ سپتامبر ۱۸۵۲، چاپ شد. جیاب در کتابش "جنگ خلق" باین تکه درباره قیام اشاره میکند.
۲. لژ ژاک دانتون (۹۴-۱۷۵۹) رهبر انقلاب فرانسه،

Danton: de l'audace, de l'audace, encore de l'audace!



۱

مارکس به روگه ، سپتامبر ۱۸۴۳

ما با جهان بطور عملی [شریعتی] روبرو نمیشویم و بانگ برداریم ،  
 " حقیقت اینجاست ، زانو بزنی ! " (۰۰۰)  
 ما به جهان نمیگوئیم ، " مبارزات خود را قطع کن ، آنها ابلهانه اند ،  
 که ما میخواهیم بتو اسم شب [شمار حزبی] درست مبارزه را بدهیم . " ما صرفاً  
 به جهان نشان میدهیم که چرا در واقع مبارزه میکنند ، و آگاهی چیز است که  
 جهان باید بدست آورد حتی اگر نخواهد اینکار را بکند .

ترجمه از متن انگلیسی در " منتخب آثار سیاسی  
 روزالوکزا مبورگ " ، مانتلی رویو ، نیویورک ،  
 ۱۹۷۱ ، صفحه تقدیمی .

انگلس به کارل کائوتسکی در اشتوتگارت

لندن ۱۶ آوریل ۱۸۹۵

xalvat.com

بارون گرامی ،

کارت پستال رسید . من با کمال تعجب در " فورورتنس [به پیش] " امروز  
 تلخیصی از " دیباچه ام دیدم ، که بدون اطلاع قبلی من چاپ شده و بچنان شکلی  
 مسئله شده که من [در آن] بعنوان یک پرستنده قانونیت بهر قیمت جلوه گر  
 میشوم . خیلی خوبتر میشود اگر همه آن اکنون در " نویه سابت [عصر جدید] "   
 بیاید تا این برداشت بی آبروکننده از میان برود . در این مورد من آنچه را  
 در اندیشه ام دارم هم به لیب کنتشت خواهم داد و هم بکسانیکه بوی ایمن  
 فرصت را داده اند - هر که میخواهند باشند - که عقیده مراحتی بدون آنکه یک  
 کلمه در آن باره بخودم ذکر شود ، تحریف کنند . . . . .

( مارکس - انگلس " برگزیده مکاتبات " انتشارات پروگرس ، مسکو ،  
 چاپ سوم ۱۹۲۵ )



## روزهای ژوئیه ۱۸۴۹ آلمان

از ف. انگلس

xalvat.com

همچو اجاج خروشان بی شکوه  
 همچو طوفانی بر آفتاب و مهیب  
 قائم بر روی سطح آبها  
 گاه بالا گاه پائین میروید  
 باد با آن روزهای دلنوازش  
 از کنار این این سو میوزد  
 آسمان انبوه شد از ابرها  
 شاخههایی از درختان گنده شد  
 گرد و خاکی در هوا برخاسته سخت  
 موجها در زیر سطح آبها  
 چرخشی خوردند و در هم ریختند

\*\*\*

من در آن قایق که میخیزد غم  
 غوطه در اندیشههای منورم  
 با شایم ای شهبان ، شهزادگان  
 روزگاری خلق های پردبار  
 بر سر سلطنت پنهانند تان  
 نردبان تختتان شد شانه شان

\*\*\*

خالقها بهروزند و سرفراز  
 از وطن رانده هر بیگانه را



۸

با وجود این شما فرعون وار  
هبد بشکستید و خود دشمن شدید

\*\*\*

اینک از سن باد و طوفان میوزد  
شورش می افکند در توده‌ها  
تخت زمین شما چون قائم  
پر تلاطم گشته و لرزان شده  
ارنست آگوست در نگاهم خیره شو  
خشم‌ها و کینه‌هایم را بهین  
مستبد، قانون شکن می آبرو  
گوش کن طوفان چگونه میوزد!  
هری هر شمشیر بهین از غلاف  
در نگاه خلق می بینی گن  
در جواب من بگو ای خیره سر  
نصف من در قایق طوفانیم  
خواب راحت میکی در تخت ند

xalvat.com





## بازگشت امپراتور

از: ف. انگلس

xalvat.com

شهر پاریس این چنین خلوت شده  
 توده‌های خلق در اراهها  
 رهسار ساحل سن گشته اند  
 مہدرخشد، نهر خورشید همچنان  
 لبک اندر هاله‌ای از حلق و خم  
 نظرمهای اشک در لبخند ففر  
 بی‌چنگ و آنگاه آمیزد بهم

■ ■

خلق بر جوش و خروش اینک چنین  
 جدی و آرام و ساکت گشته است  
 فکر برون‌یها و تاج افتخار  
 از سر بر شوه بدون کرده است  
 امپراتور و خدای سرزمین  
 کز سر انگشتش اروپا، بارها  
 در گذشته ضرب شستی خورده است  
 سرمد آهسته از آن راه دور

■ ■

خیل سربازان بید و سالند  
 توده رزم آوران بر سپید  
 در جان رود و بری توپها  
 رو به پاریس عظیم و با شکوه  
 حلق میگردند آن تابوت را

■ ■



شهر گشته غوطه‌ور در فکرها  
 سرفروید آورده و بار دیگر  
 خطبه بر محمود خود سر داده است  
 با عذای دردناک و مرکب  
 باز باید پس دهد کفاره‌ها

■ ■

.....

در هوا پیچیده حج انتقام

■ ■

صوت مزهک مزا و ساز جنگ  
 شهر و طوفانی براه انداخته  
 بر سکون تر ظهیرا ، اندرطیش  
 از هرود او ز اوسترلیتسزدر  
 با شکوهی غری در آن خاطرات  
 یاد بهمنهای مارنکو بخیر

■ ■

رنگ از سیما بریده ، با وقار  
 ساکت و آرام و مشهور و بزرگ  
 همچو دیگر دوره‌های زندگیش  
 در عیان خلقی او با منهد

■ ■

چهره‌ات هرگز چنین نوری نداشت  
 هالهای از شهرت درین برآن  
 در میان خلق ظاهر میشود  
 نقش سرد امپراتور جهان

■ ■

گارد کوز، آن دهر و فسیکی ا در کجاست ؟



کهنه سرداری که جنگی را نهاخت  
 پس چه شد حویات ؟ ، آن چابک سوار ؟  
 شاهزاده کوروشنفسکی ؟ کجاست ؟  
 در کجا ماند آن " نی " ؟ رام و طبع ؟

■ ■

xalvat.com در صفوف قهرمانان بزرگ

رخسما افتاد و از هم درگسیخت  
 گارد در وانزلو ، در آن بری و رود  
 خرد شد ، از پادشاه در نبرد  
 اینک اینجا آخرین افراد آن  
 با قدمهای تنین ره میروند  
 جنت . هلن تنهاست پشت مهلبها  
 کاین چنین الموس و حسرت میخورد

■ ■

امیرانوری و نیروهای آن  
 نودمهای خلقی از پدر و جوان  
 همچنین مردان جمهوری طلب  
 پشت تابوتش برآه افتادمانده .  
 سخت میگردند و یادش میکنند  
 مهبش غرق است در اشک روان

■ ■

کهیستند آنها که برسیماپشان  
 مهرپروزی شفقش گشته است  
 دررها بر چهرههاشان آشکار  
 حالت رخسارشان افسردتر  
 از نوار تاجهای افتخار  
 گامشان سنگین و سخت و باوقار  
 از لمستاننده اینها بی گمان

■ ■



طاق نمرت ها، ستونها ، سنگها  
پیکرها ، عکسهای جاودان  
همچو افکارش جسور و پرستیز  
سر فرود آورده پیش پای او  
امپراتوری که افتاده زبا

\* \*

خانقاه ویران و تاجش مرده است  
امپراتوری جهانی را که او  
در خیال و خواب برپا کرده بود  
ناگهان از هم فروپاشیده است  
همچو اسکندر بدون جانشین  
زیر برگ و بونهما خوابیده است  
امپراتور آرمیده در مسزار  
نومه ها چون پخش اندر حنجره  
آن ستونهای مقدس غرق نم  
هر کلیسایی است او را مقبره  
یک خدای مرده ، اکنون زیر خاک  
یکه و تنها ، در اینجا خفته است .

xalvat.com

\* ناپلئون اول در ۵ به ۱۸۲۱ در جزیره سنت هلن تبعیدگاه خود درگذشت و در ۱۵ دسامبر  
۱۸۴۰ جسد او طی مراسم باشکوهی برای دفن در آرامگاه مخصوص انتقال داده شد . انگلس  
این شعر را بظاهمت این انتقال سروده است .

- ۱- ژان هنریک دوبروفسکی ( ۱۷۵۵ - ۱۸۱۸ ) ژنرال لهستانی که در ۱۸۰۶ قیام لهستان را  
سازماندهی کرد . اودر لشکرکشی های ۱۸۰۷/۱۸۰۶ ، ۱۸۰۹ ، ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ ناپلئون اول شرکت کرد .
- ۲- یواخیم جوزات ( ۱۷۶۲ - ۱۸۱۵ ) مارشال فرانسوی که در جنگهای ناپلئون شرکت داشت . او بین  
سالهای ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۵ پادشاه ناپل بود .
- ۳- لوزف پوزنانوفسکی ( ۱۷۶۳ - ۱۸۲۳ ) ژنرال لهستانی و مارشال ارتش ناپلئون .



xalvat.com

- ۱- جوشل وی ( ۱۷۶۱ - ۱۸۱۵ ) مارشال فرانسوی که در جنگهای جمهوری فرانسه بر علیه ائتلاف ضد  
فرانسه کشورهای اروپایی ، شرکت کرد . او همچنین در لشکرکشی های ناپلئون اول شرکت داشت .
- ۲- شارل ترستان مونت هولن ( ۱۷۸۴ - ۱۸۵۳ ) ژنرال فرانسوی که همراه ناپلئون به تبعیدگاه  
او در جزیره سنت هلن رفت و در سالهای ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴ خاطراتی را که ناپلئون دیکته می کرد  
پادداشت کرده بود منتشر ساخت .

## در بارهٔ اتوریته

از: ف. انگلس

xalvat.com

در این اواخر، عدای از سوسیالیستها حلات کاملاً سختی را علیه چیزی که آنها اصیل اتوریته میخواند آغاز کرده‌اند. کافیت آنها بگویند که این با آن صل اتوریته‌نایست، آنوقت محکومیت آن سجل است. بوسیله این روش کلی [کلی گوئی] آنقدر سوءاستفاده صورت میگیرد که ضروریست در مورد این مطلب کمی بیشتر دقت بعمل آید. اتوریته بمعنی کلماتی که در اینجا مورد نظر است، و مخصوص چنین دارد: تحمل یک اراده بیگانه بر اراده ما. ولی اتوریته از طرف دیگر شروط پهنحاصل پذیری نیز میباشد. از آنجا که این دو کلمه خوش‌آهنگ نمیباشند و خاصیتش را که آنها بیان میکنند برای بخش تحمل پذیرنده نامطبوع است، این مسئله مطرح میشود که آیا وسیله‌ای وجود دارد که بتوان از این خصمه بفرین آمد و آیا تحت خاصیات کنونی اجتماعی - مائیتوانیم وضع اجتماعی دیگری را بوجود آوریم که در آن اتوریته، دیگر معنایی نداشته باشد و در نتیجه مجبور به فناگردد. اگر ما خاصیات اقتصادی - صنعتی و کشاورزی - را که شالوده جامعه بهره‌روزی کنونی را تشکیل میدهند، مورد بررسی قرار دهیم، آنوقت در صی باهم که فعالیت مرکب افراد هر چه بیشتر جانشین فعالیت اینزوله [ساده] میگردد. بجای کارگاههای کوچک تولیدکنندگان، شغور صنعت مدرنی - باکارخانه‌ها و کارگاههای بزرگ - ظاهر شده است که در آنها صدها کارگر از ماشین‌های پیچیده‌ای که با بخار آب کار میکنند - مراقبت میکنند. کارها و اراههائی که در خیابانهای بزرگ حرکت میکنند بوسیله قطارهای راه آهن جایگزین شده‌اند. همانطور که قایقهای پارویی و بادبان‌دار بوسیله لنج‌های موتوری کنار زده شده‌اند. ماشین‌ها و بخار آب، رفته رفته حتی کشاورزی را نیز سلطه خود درمی‌آورند باین ترتیب که آرام ولی مطمئن سرمایه داران بزرگ را - که بکلمه کارگران اجرتی زمین‌های بزرگی رازراست میکنند - بجای مالکین کوچک قرار میدهد. در همه جا فعالیت مرکب و پیچیدگی پروسه‌هایی که وابسته بیکدیگر میباشند، جانشین فعالیت‌های مستقل افراد میشود. البته کسی که از کار مرکب صحبت میکند از سازمان [ارگانیزاسیون] سخن گفته است. حالا آیا ارگانیزاسیون بدون اتوریته امکان‌پذیر میباشد؟

فرض میکنیم یک انقلاب اجتماعی، سرمایه‌داری را - که اتوریته آن امروزه تولید و گردش ثروتها را هدایت میکند - از میان برداشته و برای آنکه از موضع ضداتوریته‌ها با موضع برخوردار کرده باشیم،

باز هم فرض میکنیم که زمین و ملک و ابزار کار به تنگ دسته جمعی کارگران درآمده و مورد استفاده آنها قرار گرفته است، آیا در این صورت انورته ازین رفته و با آنکه شکل آن تغییر کرده است؟  
 حالا موضوع را بررسی میکنیم:

بعنوان مثال يك کارخانه ریسندگی را فرض میکنیم. روی پنبه لاقط شش عمل متوالی صورت بگیرد تا بصورت نخ درآید. عملیاتی که باید عددا در سالن‌های مختلفی انجام پذیرند. علاوه بر این برای آنکه بتوان ماشین‌ها را بکار انداخته به مهندسی... که از ماشین بخار مراقبت نماید و مکانیک‌هایی که تعمیرات مداوم را انجام میدهند... احتیاج است و کارگران غیر تخصص زیادی... که محصولات را از سالنی به سالن دیگر حمل و نقل میکنند... لازم میباشد و غیره... تمام این کارگران زن، مردان و کودکان مجبورند کار خودشانرا در ساعت معینی... که بوسیله انورته ماشین بخسار مقرر میگردد... شروع و ختم کنند و باین ترتیب همه بدون استثنا از آن تبعیت میکنند. علاوه بر این هر لحظه در هر سالن مسائل جزئی در رابطه با نحوه تولید، تقسیم مواد و غیره مطرح میشوند، مسایلی که باید بلافاصله حل شوند والا مجموعه تولید در همان لحظه متوقف خواهد شد. حالا این تصمیم چه... نمایندگی... که در راس رشتگی از کار قرار گرفته است... اتخاذ گردد و چه... در صورت امکان... با رای اکثریت انجام پذیرد، بهر حال همواره اراده هر يك از افراد باید از آن تبعیت نماید یعنی اینکه مسئله به نحو انورته‌ای حل میشود. دستگاه مکانیکی يك کارخانه بزرگ بهرآنکه ظالمتر از همه سرمایه‌داری کوچکی است که کارگران را بکار می‌گذاشته. لاقط در رابطه با ساعات کار میتوان روی در ورودی این کارخانه‌ها نوشت: ای کسانی که وارد اینجا میشوید همه خودبخود آنها را فراموش کنید! (۱)

اگر انسان بکلك علم و مختصرین نابغه، نیروهای طبیعت را تابع خود نموده است، در عوض این نیروها نیز بهمان مقیاسی که او [انسان] آنها را در خدمت خود درآورده است، انتقام می‌گیرد و باینگونه بشر از يك تمدنی واقعی... که مستقل از تمام سازمانهای اجتماعی میباشد... تبعیت نمینماید. اگر بخواهیم انورته را در صنعت بزرگ از میان برداریم یعنی آن خواهد بود که خواسته باینقسم خود صنعت را از بین ببریم و ماشین‌های ریسندگی را که با نیروی بخار آب کار میکنند، نابود سازیم تا بجز ریسندگی باز نماند.

بعنوان مثال دیگر، راه آهن را فرض میکنیم. در اینجا نیز همکاری عده زیادی از افراد مطلقا ضروری میباشد، همکاری ای که باید در ساعات کاملا مشخصی صورت گیرد تا موجب بروز حوادث ناگوار نگردد. در اینجا نیز اولین شرط کارگاه، يك اوده غالب است که هر مسئله طراز دوم را کنار بگذارد.

حالا چه يك نماينده مفرد و چه يك كميته - كه مأمور اجرای تصحيحات اكثریت افراد ناپذیر باشد - باینكار این اراده باشد، در هر دو حالت، ما با يك انوریته تمام هیار سروکار داریم و باز اگر انوریته ماحورین راه آهن نسبت به مسافرین از میان برده شود، آنوقت چه بلائی بسر اولین قطاری که باید همراه بیفتد، خواهد آمد؟

xalvat.com

البته ضرورت يك انوریته و در واقع يك انوریته محدود، در مورد كشتی اقیانوس همیسا، بیشتر به چشم میخورد. در اینجا خطر، زندگی کلیه سرنشینان آن وابسته بآنست که همگی فوراً و بطور مطلق از اراده يك فرد واحد، بهرروی نمایند.

هر بار که من این استدالات را برای سرسخت ترین مخالفین انوریته بیان میکردم جواب دیگری جز این نداشتند که: "آه! البته در اینجا حقی را که ما به نمایندگان تفویض میکنیم، انوریته نیست بلکه يك ماحوریت است!" این آقایان معتقدند که اگر نام موضوعاتی را عوض کنند، در خود آن موضوعات نیز تغییراتی دادمانند و باین ترتیب این اندیشمندان عمیق، دنیا را بسنخه گرفته‌اند.

بنابراین دیدیم که از يك طرف نوعی انوریته - بدون آنکه نوع انتقال این انوریته مطرح باشد - و از طرف دیگر يك نوع تبعیت، موضوعاتی هستند که به ما تعلیل میشوند و این امر از کیسه‌سازمانهای اجتماعی و شرایط مادی ایکه تولید ما و گردش محصولات، تحت آن انجام میگردد - منتقل میباشند. از سوی دیگر دیدیم که شرایط مادی تولید و گردش [محصولات] بوسیله صنعت بزرگ و گشای بزرگ، بطور گریزناپذیری گسترش مییابند و دارای این گرایش هستند که میدان این انوریته را هرچه بیشتر توسعه دهند. در نتیجه از انوریته بعنوان يك اصل مطلقاً بد و از خود مختاری [انونی] بعنوان يك اصل مطلقاً خوب، سخن گفتن کار موهومی است. انوریته و انونی، موضوعاتی نسبی هستند که طعم بکاربردن آنها در مراحل مختلف تکامل تاریخی تغییر میکند. اگر انونیست ها [خود مختاری طلبان] باین موضوع کفایت میکردند که بگویند سازمان اجتماعی آینده انوریته را فقط و فقط در زمینه‌هایی که از نظر شرایط تولیدی اجتناب ناپذیر میباشند محدود خواهد کرد، در اینصورت میتوانستیم برای آنها تفاهم داشته باشیم و لکن آنها در مورد کلیه واقعیاتی - که موضوع را ضروری میسازند - ناپیوسته میباشند و فقط بر روی لغت تکیه میکنند.

چرا مخالفین انوریته باین حکمت نمیکنند که بر علیه انوریته سیاسی یعنی دولت ستیز نمایند؟ کلیه سوسیالیست ها در اینصورت هم عقیده هستند که انوریته های سیاسی در نتیجه انقلاب اجتماعی بعدی از میان خواهند رفت و این بمعنی آنست که فونکسیونهای [عطا کرد های] عمومی خصلت سیاسی خود را از دست خواهند داد و به فونکسیونهای ساده اداری - که حافظ مصالح <sup>حقیقی</sup> اجتماعی میباشند - بدل خواهند شد. ولی مخالفین انوریته خواستار آن هستند که دولت سیاسی انوریته‌ای - قبل از آنکه

شرایط اجتماعی بوجود آورنده آنها از بین رفته باشند - بیک صریح از میان برداشته شود. آنها خواهان این هستند که اولین اقدام انقلاب اجتماعی الغای انورینه باشد. آنها این آناهان هرگز شاهد یک انقلاب بودماند؟ مسلماً یک انقلاب انورینه‌ترین چیز است که وجود دارد. این عملی است که بوسیله آن بخشی از مردم بوسیله تفنگ، سرنیزه و نوپ - یعنی بوسیله انورینه‌ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر بخش دیگری [از مردم] تحمیل میکنند و حزبی که پیروزی را بدست آورد است - اگر بخواهد نتیجه جازمایش بهدر نرفته باشد - باید بوسیله هراسی که سلاحهای او در دل مرتجعین افکنده است به سلطه خود دوام بخشد. اگر کون پاریس از انورینه خلقی مسلح استفاده نمیکرد، آیا مینوانست حتی یکروز مستقر بماند؟ و برعکس آیا نمیتوان از آنها بخاطر آنکه در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند، خرد گرفته؟

بنابراین یکی از این دو حالت میتواند وجود داشته باشد: یا آنکه مخالفین انورینه نمیدانند چه میگویند و در این صورت فقط موجب سردرگمی و گیجی میشوند و یا اینکه میدانند [که چه میگویند] و در این صورت بمجنبتش پرولتاریا خیانت میکنند. و بهر حال در هر دو صورت به ارتجاع خدمت مینمایند.

xalvat.com

\* این مقاله را انگلس بین اکتبر ۱۸۷۲ و مارس ۱۸۷۳ بنا بخواهش مکرر بنیامین برای دوج در سالنامه جمهوری \* فرستاد. بنیامین برای نخستین بار در ژوئیه ۱۸۷۲ این تقاضا را از انگلس کرد و در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۷۲ باو اطلاع داد که نوشته را دریافت کرده است ولی بر اثر توفیق بنیامین مقاله مخفوف شد و انگلس مجبور گشت که در مارس ۱۸۷۳ بار دیگر آنرا ارسال دارد و بالاخره در دسامبر ۱۸۷۳ این نوشته در "سالنامه جمهوری" منتشر شد.

مقاله بالا که اصل آن بزبان ایتالیایی بوده از صفحات ۳۰۵ - ۳۰۸ جلد ۱۸ آثار مارکس - انگلس بفارسی ترجمه شده است.

۱- در اینجا اشاره انگلس به کتاب "کدی الپی" اثر دانته است که در فصل "دوخت" کتاب از تابلوتی یاد میکند که بر در ورودی دوخت آویخته شده و روی آن نوشته شده است: "ای کسانیکه وارد اینجا میشوند همه امیدها را فراموش کنید".





## جنبش کارگری در امریکا

از: ف. انگلس

xalvat.com

ده ماه از زمانیکه من بخواهنش مترجم [خانم فلورنس کلی ویشنوتسکی] "ضمیمه" بر این کتاب نوشتم، میگذرد. در فاصله این ده ماه، انقلابی در جامعه آمریکا صورت گرفت که در هر کشور دیگر لااقل ده سال بطول می انجامد. در فوریه ۱۸۸۶ افکار عمومی آمریکا در این باره وحدت نظر داشت که در آمریکا یک طبقه کارگر - به مفهوم اروپائی آن - اصولاً وجود ندارد. و نتیجتاً به یک هزاره طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران - آنطور که جامعه اروپائی را زبرور کرد - در جمهوری آمریکا غیرممکن میباید و باین جهت سوسیالیسم نهائی است که از خارج وارد آمریکا شده و قادر نخواهد بود در سرزمین آمریکا ریشه بدواند. با وجود این درست در همان ایام، هزاره طبقاتی در حال نضج، سایه‌های عظیم خود را بر احتمالات کارگران معادن ذغال سنگ پنسیلوانیا و کارگران سایر رشته‌ها گسترده بود، هلی الخصوص در مورد تدارک برای جنبش بزرگ ۸ ساعت کار [روزانه] که زمان آن ماه به تعیین شده بود که حقیقتاً هم در ماه بعد صورت گرفت. "ضمیمه" من نشان میدهد که من در آنزمان این علامت را بدرستی تشخیص داده بودم و جنبش طبقه کارگر را در سطح طبسی پیش بینی کرده بودم. ولی آنچه هیچ کس نمیتوانست پیش بینی کند این بود که جنبش بتواند در یک چنین مدت کوتاهی و با یک چنین نیروی مقاومت ناپذیری، تجلی نماید و همچون حریق در صحرای هلف زار گسترش یابد و جامعه آمریکا را تا ستونهای اصلی آن بلرزد درآورد.

این حقیقتی است غیرقابل انکار و مجادله ناپذیر. اینکه این موضوع چه وحشت و هراسی در

به اتفاقاً توجیه نسخه انگلیسی کتابی که من در ۱۸۹۴ نوشتم، از اینقرار است که اوضاع صنعتی امروز آمریکا کاملاً منطبق با اوضاع صنعتی سالهای چهل انگلیس میباید - یعنی چیزی که من تشریح کرده بودم. مقالات مربوط به "جنبش کارگری آمریکا" که ادوارد و الثانور مارکس - اولینگ در مجله ماهیانه "تایم" چاپ لندن - در شماره‌های مارس - آوریل - مه و ژوئن نگاشته‌اند، بهترین شاهد صحت این موضوع است. من با علاقه زیادی باین مقاله عالی استناد میورزم، زیرا که بطور ضمنی این فرصت نصیب من شده است که به بدگوئیهای و زبیلانهای - که هتیت اجرائیه حزب باصطلاح کارگر آمریکا در مورد اولینگ در دنیا منتشر ساخته است - با مردود تمامم. (تذکره انگلس در چاپ مخصوص کتاب)

میان طبقه حاکم بوجود آورده بود، از اظهارات روزنامه نگاران آمریکایی - که در تابستان گذشته با دیدارشان مرا سرافراز کردند - پیداست. آنها وضع ناهنجار و وحشت باری را که جنبش نوین (کارگری) بسرای آنها [طبقه حاکم آمریکا] بوجود آورده بود شرح میدادند و موجب خرسندی خاطر من شدند. مع الوصف جنبش در آن ایام هنوز در حال تکوین بود و فقط عبارت بود از یک ردیف حرکات ارتعاشی درهم و آمیخته و ظاهراً بی ارتباط طبقاتی - که بعلمت الغای برده داری سیاهان و در اثر توسعه سریع صنعتی - بصورت پائین ترین قشر جامعه آمریکا درآمده بود. البته حتی قبل از پایان سال نشان داده شد که این حملات مبارزات اجتماعی ناآشنا و هر چه بیشتر در جهت شخصی بچریان افتاد است. جنبش های خود بخودی و غیرهیزی این توده های عظیم کارگری، گسترش آنها در یک پهنه وسیع ملکی و بروز آن گه گه با نارضایتی های مشترک آنها از وضع بد اجتماعی بود و در همه جا تقصیر آن منوجه علل و با علت واحدی بود. همه اینها موجب شدند که توده های مزبور باین حقیقت واقف شوند که آنها طبقه جدید و خاصی را در جامعه آمریکا تشکیل میدهند، طبقه ای که در حقیقت کما بیش از کارگران مزد بگیر موروثی - یعنی پرولتاریا - تشکیل یافته بود. غریزه اصیل آمریکایی، این آگاهی را بوجود آورد که آنها باید بلا فاصله در جهت و برای رهایی خود، اقدام کنند و برای ایجاد یک حزب سیاسی طبقه کارگری - که دارای برنامه مخصوص خود بود - موهب ف آن دست یافتن به کنگره آمریکا و کاخ سفید، باشد - کوشش نمایند. مبارزات ماه مه بیخاطر هشت ساعت کار روزانه بافتن شاتل شیکاگو و میلواکی و غیره موهبه ... کوشش که طبقات حاکم - با توسل به قهر آشکار و دستگاها مظلمانه ادگستری طبقاتی - برای سرکوب کردن جنبش کارگری در حال نضج بهم - میآورد سازماندهی کردن حزب جوان کارگری در تمام مراکز بزرگ در ماه نوامبر انتخابات نیویورک شیکاگو و میلواکی در ماههای به و نوامبر - تمام اینها علائم بی اغتباری اوراق استقراضی دولتی آمریکا را در ذهن بورژوازی این کشور زنده میکرد و از این بیحد نیز حوادث ماه به و نوامبر بورژوازی را ببار روزهای ورشکستگی - که در آن پرولتاریای آمریکا برای اولین بار کوبن های خود را برای پرداخت ارائه خواهد داد - خواهد انداخت.

xalvat.com

در کشورهای اروپائی سالها و سالها طول کشید تا طبقه کارگر کاملاً درک کرد که او طبقه خاصی را تشکیل میدهد که تحت شرایط موجود، همواره در جامعه مدرن وجود خواهد داشت. و باز سالها طول کشید تا این آگاهی طبقاتی موجب آن شد که آنها در یک حزب سیاسی خاص متشکل شوند، حزبی که وابسته به هیچ یک از احزاب قدیمی - که بوسیله گروههای مختلف طبقات حاکم بوجود میآوردند - نبود و نسبت به همه آنها روشی خصمانه داشت. در محیط مساعد آمریکا - آنجا که ویرانه های فتوالتی راه را سدود نکرده بودند، آنجا که تاریخ با عناصر جامعه مدرن بورژوازی - که در قرن ۱۷ بوجود آمده بودند - آغاز میشود، طبقه کارگر این دو مرحله از تکامل خود را فقط در عرض ده ساله

طی کرد .

با وجود این، همه اینها فقط آغاز کار است . اینکه نودهای کارگری مشترک بودن نارضایتی ها و منافع خود را احساس میکنند و به همستگی خود در مقابل تمام طبقات دیگر می میرند، اینکمه آنها بخاطر بیان نمودن این احساس و تاثیر گذاری آن، از دستگاه سیاسی آماده هر کشور آزادی استفاده میکنند، صرفا قدم اولیه است . قدم بعدی عبارت از ایستادگی است که برای دردهای مشترک داروهای مشترکی پیدا کنند و در برنامه حزب کارگر قرار دهند . و این قدم - که بهترین و دشوار ترین گام تمام حرکت است - هنوز باید در آمریکا برداشته شود .

یک حزب جدید باید یک برنامه مشخص مثبت داشته باشد، برنامه‌ای که جزئیات آن میتواند برحسب موقعیت با تکامل خود حزب، تغییر کند ولی در عین حال باید برنامه‌ای باشد که حزب بتواند هر لحظه در مورد آن وحدت نظر داشته باشد . تا زمانیکه این برنامه تهیه نشده است، موجودیت حزب فقط بعنوان یک نطفه مطرح خواهد بود، ممکن است موجودیت معلی داشته باشد ولی دارای موجودیت طی نخواهد بود، ممکن است برحسب مقررات خود، یک حزب باشد ولی هنوز یک حزب واقعی نیست .

xalvat.com

شکل اولیه این برنامه هر چه میخواهد باشد ولی باید دائما در جهت تکامل باید گامزیر بتوان آنرا تعیین کرد . هلی که شکاف عمیقی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌داران ایجاد کرده‌اند یکی هستند - چه در اروپا و چه در آمریکا - و همچنین وسایلی که یکک آنها میتوان این شکاف را پر کرد - در همه جا یکی هستند . باین جهت هر قدر جنبش بیشتر تکامل یابد، بهمان اندازه نیز باید با برنامه پرولتاریای اروپا منطبق گردد، برنامه‌ای که بعد از شصت سال نفاق و بخت و مجادله با وجود همه اختلافات میان پرولتاریای اروپا، مورد قبول همگان قرار گرفته است . در این برنامه نیز قبضه کردن قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر، هدف نهایی اعلام شده است و این قدرت [سیاسی] وسیله ایست برای تصاحب مستقیم کلبه وسایل تولید - از قبیل زمین، راه آهن، معادن، ماشین آلات و غیره .. بتوسط جامعه و برای مورد استفاده قرار دادن این وسایل تولید بوسیله همگان و برای همگان .

حالا حزب جدید آمریکا - عملا مثل همه احزاب سیاسی دیگر - به نیروی واقعیت محض تشکیل خود، میکوشد تا سلطه سیاسی را بچنگ آورد . ولی هنوز تا آن زمان که برایش روشن بشود - که برای چه منظوری باید از این سلطه سیاسی استفاده کرد - فاصله زیادی دارد .

در نیویورک و سایر شهرهای شرقی، طبقه کارگر به شیوه اتحادیه‌های کارگری، خود را سازماندهی کرده و در هر شهر یک اتحادیه مرکزی کارگری نیرومند تشکیل داده است . خصوصا در نیویورک، اتحادیه مرکزی کارگری، در نواجر گذشته هنری جرج را بعنوان رهبر خود برگزید و در نتیجه برنامه

انتخاباتی آن زمان تحت تاثیر شدید نظریات هنری جرج قرار گرفت در شهرهای بزرگ ناحیه شمال غربی جازرات انتخاباتی براساس يك برنامه کارگری نسبتا ناروشن انجام گرفت که نفوذ ایده‌های هنری جرج یا بطور کلی در آن مشاهده نمیشد و یا بزحمت در آن دیده میشد. در حالیکه در مراکز بزرگ جمعیت و صنعت جنبش يك شکل قطعی سیاسی بخود گرفت و میبینیم که بموازات آن در تمام کشور در سازمان وسیع کارگری توسعه یافتند یکی مجاهدین کارگر [۱] و دیگری حزب سوسیالیست کارگری است که فقط دومی دارای برنامه‌های منطبق با موضع مدرن اروپایی نامبرده در بالا میباشد.

از میان این سه شکل کمابیش شخصی که جنبش کارگری آمریکا در آن تجلی میشود - اولین آنها یعنی جنبش نیویورک - که بوسیله هنری جرج رهبری میشود - در حال حاضر فقط دارای اهمیت محلی میباشد. بدون شك نیویورک بطور قیاس ناپذیری مهم‌ترین شهر کشور است اما نیویورک پاریس و سالک متحده نیز فرانسه نیست و بنظر من برنامه هنری جرج در شکل کنونی شایستگی آنرا ندارد که بتواند چیزی بیش از مشغولیهای اصلی يك جنبش محلی را تشکیل بدهد و یا آنکه در بهترین حالت خود بتواند بیش از مرحله گذار کوتاه مدت از يك جنبش عمومی باشد. از نظر هنری جرج سلب مالکیت توده‌های خلق از مالکیت ارضی، بزرگترین علت عمومی تقسیم خلق به غنی و فقیر میباشد ولی این امر از نظر تاریخی چندان درست نیست. در ادوار دیرینه آسیای و کلاسیک، شکل مسلط ستم طبقاتی، برده‌داری بود یعنی موضوع سلب مالکیت ملک و زمین از توده‌های خلق در بین نبود بلکه تصاحب خود افراد بوسیله شخص سوم مطرح بود. از زمانیکه در دوران انحطاط جمهوری روم، دهقانان آزاد ایتالیا پس از شهرهای موطن خود رانده شده و به يك طبقه از "سفیدهای لومین شده" بدل گشتند - همانطور که ("فقیرهای سفید" "زباله‌های سفید") قبل از ۱۸۶۱ در ایالات برده‌دار جنوبی ممالک متحده وجود داشتند و در فاصله زمانی میان بردگان و آزادهای لومین شده - یعنی دو طبقه‌ای که برای رهایی خود به يك اندازه کاهل بودند - دنیای قدیم دچار اضطراب شد. در قرون وسطا بهیچ وجه سلب مالکیت زمین از توده‌های خلق اساس ستم فئودالی نبود بلکه بیشتر تصاحب بود [که اساس این ستم را تشکیل میداد]. دهقان موطن خود را حفظ کرد ولی بعنوان نیمه برده و فرمانبردار به آن زنجیر شد و مجبور بود که به مالک زمین و خراجی بصورت کار و یا محصول بپردازد. تازه در آغاز عصر جدید یعنی در اواخر قرن ۱۵ بود که بیرون راندن دهقانان در سطح بالا تری صورت گرفت. در واقع این بار تحت شرایط تاریخی، دهقانان بی چیز شده را به طبقه مدرن کارگر روزمزد - یعنی به افرادی که چیزی جز نیروی کار خود ندارند و فقط بوسیله فروش این نیروی کار بدیگران میتوانند زنده بمانند - بدل ساخت. اما وقتی سلب مالکیت زمین و ملک موجب بوجود آمدن این طبقه شده، آنوقت شیوه تولید سرمایه‌داری، صنعت بزرگ مدرن و زراعت بزرگ مدرن، باعث همیشگی شدن و افزایش آن

گشتند و آنرا به طبقه مخصوصی که دارای منافع خاص و وظیفه تاریخی ویژه‌ای بود، بدل ساختند. همه این موضوعات بوسیله مارکس مشروحا بیان شده است (جلد اول سرمایه قسمت هفت: \* انباشت باصطلاح اولیه\*) [نگاه کنید به صفحات ۷۴۱-۷۴۱ جلد ۲۲ آثار مارکس - انگلس]. از نظر مارکس علت اختلاف طبقاتی کثرت و خفت و خواری طبقه کارگر در سلب مالکیت از او در مورد کلیه وسایل تولید نهفته است، که طبیعتا زمین نیز در آن مستتر میباشد.

هنری جورج بعد از آنکه انحصاری کردن زمین را تنها علت فقر و بدبختی تلقی کرد، بدیهتا راه علاج آنرا در این میبندد که جامعه در خصلت خود، بار دیگر زمین را به تصاحب خود در میآورد. حالا سوسیالیست های مکتب مارکس نیز خواستار آنند که جامعه دوباره زمین را به تصاحب خود درآورد ولی نه فقط زمین بلکه کلیه وسایل تولید دیگر را نیز بهمین ترتیب تصاحب کند. البته اگر ما ایمن مطلب را نیز نادیده بگیریم باز تفاوت دیگری نیز باقی میماند. [و آن اینست که] پس با زمین چه باید کرد؟ سوسیالیست های امروزی - تا حدی که مارکس نماینده آنهاست - خواستار آنند که زمین در مالکیت اشتراکی باشد و بطور اشتراکی و برای منافع مشترک روی آن کار بشود و همین امر باید در مورد تمام وسایل تولیدی اجتماعی، معادن، راه آهن کارخانها و غیره صورت گیرد. هنری جورج برعکس باین امر رضایت داده است که زمین - کلا مثل وضع حاضر - بطور اقطاعی به فرد فرد مردم اجاره داده شود و این امر فقط در صورتی انجام گیرد که نظمی برای اجاره داری وجود داشته باشد و بهره زمین بجای آنکه به جیب اشخاص برود، به صندوق عمومی ریخته شود. خواست سوسیالیست ها، شامل سلب درک کثرتی کامل مجموعه سیستم تولید اجتماعی کثرتی است. خواست هنری جورج برعکس بشیوه تولیدی امروزی جامعه دست نمیزند یعنی چیزی در واقع، سالها قبل بوسیله افراطی ترین جریان اقتصاد ریکاردوسی بورژوازی مطرح شده است. آنها نیز خواهان ضبط بهره زمین بوسیله دولت بودند.

طبعا صحیح نیست قبول کنیم که هنری جورج فعلا برای همیشه و ابد حرف آخرش را گفته است. ولی من مجبورم تئوری او را آنطور که سیستم تلقی کنم.

دومین بخش جنبش کارگری آمریکا را میاهدین کار [۱] تشکیل میدهد و چنین بنظر میرسد که این [سازمان] بازناب صحیحی از سطح تکامل کثرتی جنبش میباشد، همانطور که بدون شك کثیرالعدد ترین بخشهای سه گانه [جنبش کارگری آمریکا] را تشکیل میدهد. این اتحادیه بزرگی است که در سطح بسیار وسیعی از کشور گسترش یافته است و دارای "مجامع" بیشتری میباشد که در آنها انواع و اقسام نظریات فردی و محلی درون طبقه کارگر، نمایندگان دارند. [میاهدین کار] همه اینها را درلوی برنامه ناروشن مربوطی، باهم متحد است و آنها را عمدتا بوسیله یک احساس غریزی و نه بوسیله یک

اساسانه غیرقابل اجرا، با هم مشکل ساخته است. غریزهای که منکی به این واقعیت محض است که تشکّل آنها بنابر هدفهای مشترک مورد نظرشان، آنها را بسطح يك قدرت بزرگ در کشور ارتقاء میدهد. این يك معمای پرتضاد اصیل آمریکایی است که مدرنترین کوششها را در قیای قرون وسطایی انجام میدهد و دگرگات ترین و یانی ترین روح را در پس يك چهره ظاهرا مستبد ولی در حقیقت ناتوان پنهان میازد. چنین است تصویری که مجاهدین کار به يك ناظر اروپایی ارائه میدهند. البته نباید فقط به ویژگیهای ظاهری بپردازیم، زیرا اینها مانع آن میشوند که ما بتوانیم در این انبوه غمبول آسای کارگری، توده عظیمی از انرژی خفته سیاسی را به بینیم که در آستانه تبدیل آرام ولی حتمی به يك نیروی زنده و فعال قرار دارد.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

مجاهدین کار اولین تشکیلات ملی است که بوسیله کل طبقه کارگر آمریکا بوجود آورده شده است. بدون توجه باینکه نشاء و تاریخچه آن چیست، کمبودها و دیوانگیهای کوچک آن کداست و برنامه و اساسانه آن چیست [باید گفت] که در اینجا حقیقتا با پدیدههای که ساخته و پیراخته مجبوسه طبقه کارگر بزرگد آمریکا است، سروکار داریم و این تنها نوار ملی است که آنها را بهم مربوط ساخته و موجب آن شده است که آنها قدرت خود را کمتر از قدرت دشمنانشان تلفی نکنند و با غرور و سرفرازی به تحقق پیروزی های آیندهشان امیدوار باشند.

بهبیچوجه صحیح نیست که بگوئیم مجاهدین کارگر توانایی تکامل را ندارند. (در روزنامه سوسال دگرگات، جمله بالا اشتباهها چنین چاپ شده است: توانایی تکامل را دارد). او بطور مداوم در مسیر تکامل و دگرگونی قرار دارد و تودههای از يك ماده با قوام است که در حال جوشش و تنخیر میاشند و در صدر است که فرم و شکلی را که متناسب با طبیعت اوست، کسب نماید. همانطور که تکامل تاریخی حتمی و مسلم است و درست همانطور که طبیعت، قوانین خاص مربوط به خود را دارد، همانطور هم این فرم پذیری حتمی و مسلم است. اینکه آنها آنوقت نیز مجاهدین کار، نام فعلی خود را حفظ خواهند کرد یا نه، موضوعی است کاملا بی تفاوت. البته ناظری که از دور شاهد است، بهزمت میتواند در آن، ماده اولیه ای را به بینید، که آینده جنبش کارگری آمریکا و بهرآه آن بطور کلی آینده جامعه آمریکا، بایستی از آن ساخته شود.

بخش سوم، حزب سوسیالیست کارگری است که فقط اسطه يك حزب است، زیرا تا بحال در هیچ کجای آمریکا، واقعا قادر بآن نبوده است که عملا بعنوان يك حزب سوسیالیستی، ظاهر شود. علاوه براین، این حزب تا حدودی يك عنصر خارجی در آمریکاست و تا همین اواخر تقریبا فقط از مهاجرین آلمانی - که فقط بزبان خودشان صحبت میکردند و با زبان انگلیسی مسلک، فقط بطور محدودی آشنایی

داشته... تشکیل یافته بود. این حزب اگرچه روش‌های بزرگانه‌ای داشت ولی روشی «بسیار به سلاح تجربه بوده» تجربی‌ای که درین مبارزه طبقاتی درازمدت در اروپا گسب کرده بود و از خرابی‌های بی‌پایان طبقه کارگر - چیزی که در مورد کارگران آمریکایی تاکنون بصورت استثنایی صادق می‌باشد - آگاه بود. این سعادت است برای پرولتاریای آمریکا که باین ترتیب در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند از ثمرات معنوی و اخلاقی مبارزات چهل ساله هم سلکان طبقاتی اروپایی خود برخوردار باشد و از آن‌ها استفاده نماید و باین وسیله پیروزی خود را تسریع نماید، زیرا همانطور که گفتیم شک نیست که سرانجام برنامه پرولتاریای آمریکا باید عمدتاً همان برنامه‌ای باشد که اینک مورد قبول مجموعه پرولتاریای در حال نفاق و کشاکش اروپا، قرار گرفته است. همان برنامه‌ای که حزب کارگر سوسیالیست آمریکایی - آلمانی، دارد. باین ترتیب و در این حد، این حزب رسالت بسیار مهمی در جنبش بعهدہ دارد ولی برای آنکه بتواند این وظیفه را انجام بدهد، باید تا آخرین تکه جاده غریبانش را بدور افکند و کاملاً آمریکایی بشود. او نمی‌تواند از آمریکایی‌ها بخواهد که بطرف او بروند بلکه او، این اطمینان مباحث است که باید بطرف اکثریت عظیمی که در آمریکا زاده و ولد یافته اند، برود. از این گذشته باید قبل از هر چیز انگلیسی فرا بگیرد.

xalvat.com

پرونده اختلاط و امتزاج این عناصر گوناگون بوده و موج عظیم - عناصری که در واقع جدال و کشمکش با هم ندارند ولی به علت منشاءهای مختلفشان با یکدیگر بیگانگانند - شدنی بطول خواهد انجامید و همانطور که در برخی از نقاط دیده میشود، بدون اصطکاک‌های گوناگونی نخواهد بود، مشغول مجاهدین کارگر در شهرهای شرقی [آمریکا]، در اینجا و آنجا سرگرم مبارزات محلی با اتحادیه‌های کارگری ارگانیزه، می‌باشند. البته این نوع اصطکاک‌ها، میان خود مجاهدین کارگر نیز وجود دارد و بین خود آنها نیز بهیچ وجه صلح و هماهنگی حکومت نمیکند. ولی این بهیچ وجه علامت انحطاطی - که سرمایه‌داران با شادمانی از آن یاد میکنند - نمیباشد. بلکه اینها فقط دلایلی برای آن هستند که فرقه‌های بیشمار کارگری - که اینک بالاخره در یک جهت واحد بحرکت درآمده‌اند - تاکنون نه شیوه بیان برآورده و مناسبی برای ضایع مشترک خود، پیدا کرده‌اند و نه شایسته‌ترین شکل تشکیلاتی رایافته‌اند. تا این زمان اینها فقط نخستین سربازگیریهایی بودهای برای جنگ انقلابی بزرگی بوده‌اند که بطور انفرادی متشکل و مجهز شده و هنوز نیروهای محلی مستقلی می‌باشند ولی تمام آنها در عدد آن هستند که لشکر بزرگ واحدی را - که البته هنوز فاقد تشکیلات منظم و نقشه نظامی مشترکی می‌باشد - تشکیل بدهند. هنوز در اینجا و آنجا، ستونهایی که راه اردوگاه اصلی را طی میکنند، برخورد هائی با یکدیگر دارند و گه‌گی و سردرگمی، بحث و مشاجره و حتی تهدید بزد و خوردن‌های جسدی

و در این زمینه و زمینه و زمینه ... ولی مشترک بودن هدف نهایی آنها به بالاخره تمام مشکلات را  
 گریز می‌دهد از بیان شیوه‌های برای حل کردن مشکلات که گویا آنها را بر سر سرودها، در خط جنگی  
 فئودالی بهم می‌خوانند پیوست و با تجهیزات کامل نظامی و سکوتی تهدید کننده جبهه‌های بوجو و  
 خواهند آورد که عناصر پاکباز و بی پروایی در بر خواهد داشت و از زخایر فراوانی برخوردار خواهد  
 بود.

xalvat.com

رسیدن باین نتیجه یعنی متحد ساختن این گروه‌های گوناگون مستق در يك ارتش واحد ملی  
 کارگری با يك برنامه مشترک ... که برنامه اصل طبقاتی کارگران باشد ولو آنکه نواقص مهم داشته‌باشد -  
 اینست قدم بعدی که باید در آمریکا برداشته شود. هیچ کس نتواند در راه رسیدن باین هدف و  
 طرح برنامه‌ای متناسب با این هدف، سهمی بزرگتر از حزب سوسیالیستی کارگری داشته باشد و این  
 نیز در صورتی امکان پذیر است که این حزب بخواهد از همان تاکتیک پیروی کند که سوسیالیست‌های  
 اروپایی ... در ایامی که هنوز اکثریت ناچیزی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دادند - تعقیب می‌کردند.  
 این تاکتیک ابتدا در ۱۸۴۷ در "مانیفست حزب کمونیست" در جملات زیر بیان شد: (در  
 ضمن "کمونیست‌ها" لقی بود که ما در آن ایام پذیرفته بودیم و امروز نیز بهیچ وجه از قبول آن،  
 سراز نمی‌زنیم).

"کمونیست‌ها، حزب مخصوصی در مقابل سایر احزاب کارگری ندارند، آنها دارای  
 منافعی - که جدا از منافع کل پرولتاریا باشد - نیستند.  
 آنها اصول خاصی را - که خواسته باشند طبق آن مدلی برای جنبش پرولتسری  
 بسازند - مطرح نمیکنند و چه تمایز کمونیست‌ها از سایر احزاب پرولتاریایی فقط  
 عبارت از اینست که آنها از يك طرف در مبارزات ملی مختلف پرولتاریا منافعی  
 مشترک مجموعه پرولتاریا را - که وابسته به طبیعت نمیباشد - در نظر میگیرند و از طرف  
 دیگر در مراحل تکاملی مختلفی - که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی ملی میکند -  
 همواره نماینده منافع تمام جنبش میباشند.

بنابراین کمونیست‌ها از لحاظ فلسفی معتبرترین و پیوسته‌ترین تحریک بخشنده‌ترین  
 بخش احزاب کارگری تمام دنیا بوده و از احاطه شوریک، قبل از سایر نوده‌های پیرو-  
 لتری، از شرایط، سیر و نتایج عمومی جنبش کارگری، آگاهی کسب کرده‌اند.....  
 آنها برای نهل به مقاصد و حفظ منافع بلاواسطه موجود طبقه کارگر، مبارزه میکنند و  
 در همین حال نماینده جنبش آینده در جنبش کنونی میباشند.  
 (صفحه ۴۲۵ و ۴۲۶ جلد آثار مارکس - انگلس)





اینست تاکتیکی که کارل مارکس و بنیان گذار سوسیالیزم مدرن و همراه او من و سوسیالیست‌های تمام ملت‌ها - که با ما همکاری میکنند - بیش از چهل سال است تعقیب میکنیم و این است تاکتیکی که همه جا به پیروزی ما انجامیده و موجب شده است که امروزه توده سوسیالیست‌های اروپا - چه در آلمان و چه در فرانسه و چه در بلژیک و هلند و چه در سوئیس، چه در دانمارک و سوئد و چه در پرتغال و اسپانیا - بظاهر یک ارتش واحد بزرگ، در زمر پرچم مشترکی مبارزه کنند.

لندن ۲۶ ژانویه ۱۸۸۲

xalvat.com

فریدریش انگلس

\* \*

مقاله بالا را فریدریش انگلس بعنوان مقدمه بر چاپ آمریکایی کتابش بنام "وضع طبقه، کارگر در انگلستان" که در ۱۸۸۲ منتشر شد، نوشته است. انگلس این مقاله را در همین سال بزبان آلمانی ترجمه کرد و تحت عنوان "جنش کارگری در آمریکا" بصورت مقاله‌ای در نشریه "سوسیال دموکرات" منتشر ساخت و چندماه بعد ترجمه آنرا بزبان فرانسه در روزنامه "سوسیالیست" چاپ کرد. همین مقاله بعداً بصورت جزوه جداگانه‌ای بزبانهای انگلیسی و آلمانی منتشر شد. قبل از انتشار کتاب، این مقاله بدون اجازه و اطلاع انگلس بآلمانی ترجمه شده و در روزنامه آلمانی زبان "روزنامه خلقی نیویورک" منتشر گشته بود و انگلس که از کیفیت ترجمه کتاب راضی نبود باین موضوع اعتراض کرد. مقاله بالا در جلد ۲۷ آثار مارکس - انگلس آمده است.

۱- مجاهدین کار: نام یک سازمان مخفی کارگری بود که در ۱۸۶۹ در فیلادلفیا بنیان گذاری شده بود و در ۱۸۷۸ بصورت علنی وارد صحنه شد. این سازمان عمدتاً کارگران غیرمتخصص و از جمله تعداد زیادی از سیاهان را گرد هم آورد. هدف آن ایجاد شرکتهای تعاونی و سازماندهی مساعدتهای متقابل بود. مجاهدین کار در تعداد زیادی از فعالیتهای طبقه کارگر شرکت داشتند ولی دستگاه رهبری آن اصولاً با شرکت کارگران در مبارزات سیاسی مخالف بود و از همکاری طبقات طرفداری میکرد و در ۱۸۸۶ سعی کرد که جنبش اعتصابی را - که تمام کشور را فراگرفته بود - متوقف سازد، باین ترتیب که اعضای خود را از شرکت در اعتصاب منوع ساخت. از آن به بعد این سازمان نفوذ خود را در میان کارگران از دست داد و در اواخر سالهای ۱۸۸۰ میلادی کاملاً منحل شد.

## کارل مارکس

از: ف. انگلس  
xalvat.com

کارل مارکس، مردی که برای اولین بار سوسیالیسم و باین ترتیب بنیاد جنبش کارگری زمان ما شالودهای علمی داد، در سال ۱۸۱۸ در شهر تریر [آلمان غربی] متولد شد. او در برن و برلن ابتدا دانشجوی علم حقوق بود ولی بزودی به تحصیل در رشته تاریخ و فلسفه روی آورد. در سال ۱۸۴۲ در کنکاش آن بود که بعنوان استاد بار رشته فلسفه دانشنامه خود را بگذراند که جنبش سیاسی - که بعد از مرگ فریدریش ویلهلم سوم بوجود آمده بود - مسیر زندگی او را تغییر داد. رهبران بورژوازی لیبرال راین یعنی کامپ ها و زن و هانزه مان و دیگران با همکاری مارکس روزنامه "راینیشه تسایتونگ" را در کنن تاسیس کردند و مارکس که انتقاد آتش در مورد مذاکرات مجلس ایالتی راین سرو صدای زیادی بها کرده بود، در پائیز ۱۸۴۲ بمدیریت روزنامه رسید. طبیعتی است که "راینیشه تسایتونگ" تحت سانسور بود ولی سانسور نتوانست از حریف آن برآید. "راینیشه تسایتونگ" تقریبا همواره مقالاتی را که برایش مهم بودند از سانسور میگذراند. باین ترتیب که ابتدا موضوعات ناچیزی برای حذف در اختیار سانسور گذاشته میشدند تا آنکه با خود آن (سانسور) کوتاه میآمد و با آنکه با تهدید باینکه: پس در اینصورت روزنامه، فردا منتشر نخواهد شد، آنها مجبور به عقب نشینی میکردند. در روزنامه‌ای که همان جرات "راینیشه" را داشتند و ناشرین آنها که صدها تالر بیشتر صرف مخارج چاپ میکردند، سانسور را در ۱۸۴۳ غیر ممکن ساختند. ولی صاحبان روزنامه های آلمان، تنگ نظر، ترسو و کوتاه بین بودند و "راینیشه تسایتونگ" مبارزه را به تنهایی انجام میداد و سانسورها را پشت سر میگذاشت تا بالاخره کار بجایی رسید که آنها دو بار سانسور میکردند. باین صورت که پس از سانسور اولیه، رئیس حکومت دوباره آنها سانسور نهائی میکرد. این کار نیز قضیه را حل نکرد. اوائل ۱۸۴۳ دولت اعلام کرد که نمیتواند از حریف این روزنامه برآید و آنها تحت فشار شدیدی قرار داد.

مارکس که در این فاصله با خواهر فون وستفالن - که بعد وزیر ارتجاع شد - ازدواج کرده بود، به پاریس کوچ کرد و در آنجا باتفاق آ. روگ "سالنامه های فرانسوی - آلمانی" را منتشر ساخت و در آن یک سلسله از آثار سوسیالیستی خود را با "نقدی بر فلسفه حقوقی هگل" شروع کرد. ( نگاه کنید به صفحات ۲۰۱ تا ۲۴۳ و ۳۷۸ تا ۳۹۱ جلد اول آثار مارکس - انگلس). علاوه بر این باتفاق فریدریش انگلس کتاب "خانواده مقدس" را علیه پروتو باوئر و کونسورتن نوشت و نقد طنز آمیز شدیدی بر ایده آلیسم فلسفی آنزمان آید. - که در یکی از آخرین اشکال خود راه گم کرده بود - نوشت.

مطالعه در اقتصاد سیاسی و تاریخ انقلاب کبیر فرانسه مانع آن نبود که مارکس گاهگاهی حکومت پروس مورد حمله قرار دهد و این نیز انتقام خود را باین ترتیب گرفت که در بهار ۱۸۴۵ با وساطت آقای الکساندر فون هومبولد - از کی زوت وزیر داخله فرانسه - خواست که مارکس را از فرانسه اخراج نماید. مارکس بیروکس کوچ کرد و در آنجا "رسالاتی در باره تجارت آزاد" را بزبان فرانسه منتشر ساخت (۱۸۴۸) او در سال ۱۸۴۷ "فقر فلسفه" را در پاسخ "فلسفه فقر" بیرون برشته تحریر در آورد. ضمنا این موقعیت نصیب او شد که با اتحادیه کارگری آلمانی [۱] در بروکسل تاسیس کند و باین ترتیب مارکس وارد آوترناسیون [تبیح] عملی شد و از آنزمانیکه او و رفقای سیاسیش در ۱۸۴۷ بحضویت سازمان عدالت طلبان - که سازمانی مخفی بود و از مدت قبل فعالیت داشت - در آمدند، این موضوع برای او با اهمیت تر شد. اکنون دیگر تمام ضوابط دگرگون شدند بودند و ارتباطاتی که تا کنون کمسایهش توطئه گرانه بودند، اینک بیک سازمان ساده تبلیغات کونیستی - که صرفا بر حسب ضرورت مخفی بود - مبدل شدند. و این اولین تشکیلات حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. [۲] که های [سازمان در تمام نقاطی که اتحادیه های کارگری آلمانی یافت میشد، وجود داشت و تقریبا در تمام اتحادیه های [کارگری] انگلستان، بلژیک، فرانسه و سوئیس بسیاری از اتحادیه های آلمان، وابستگان سازمان [عدالت طلبان] بودند که رهبری را بعهده داشتند. این سازمان در بوجود آوردن جنبش کارگری آلمان سهم بزرگی داشته است. البته سازمان ما اولین سازمانی بود که خصالت انترناسیونال مجموعه جنبش کارگری را برجسته ساخت و آنرا عملا نیز اجرا کرد. انگلیسی ها، بلژیکی ها، مجارها، لهستانی ها و غیره در آن عضو داشتند و مخصوصا در لندن مجامع انترناسیونال کارگری را برگزار میکرد.

تغییر شکل سازمان در دو کنگره ای - که در سال ۱۸۴۷ تشکیل شدند - صورت گرفت و در دومین کنگره آن، تنظیم و انتشار اصول اساسی حزب را که مارکس و انگلس بصورت مانیفستی تالیف کردند، تصویب نمود. باین ترتیب "مانیفست حزب کونیست" - که در ۱۸۴۸ مدت کوتاهی قبل از انقلاب فوریه برای اولین بار منتشر شد و از آن تاریخ تقریبا بتمام زبانهای اروپائی ترجمه شده است - بوجود آمد.

"روزنامه آلمانی بروکسل" [۲] - که مارکس در آن شرکت داشت و حکومت پلیسی سرزمین پدری را بی محابا افشا میکرد - بار دیگر بهانه ای بدست حکومت پروس داد تا تقاضای اخراج مارکس را بنماید. ولی این کوشش به نتیجه ای نرسید. اما وقتی بعد از انقلاب فوریه و در تعقیب آن، جنبشهای خلقی در بروکسل نیز بوجود آمدند و علاقم شدیدی که در بلژیک در آستانه وقوع بود، ظاهر شدند، دولت بلژیک مارکس را بدون هیچ تشریفات قانونی دستگیر و اخراج نمود. در این میان حکومت موقتی فرانسه بوسیله فلوگون از او دعوت کرده بود که به پاریس بازگردد و او نیز این دعوت را پذیرفت.

در پاریس مارکس بیش از هر چیز با حقه بازاری که در میان آلمانیهای آنجا رخنه کرده بودند و می

خواستند کارگران آلمانی مقیم فرانسه را در یک لژیون مسلح متشکل سازند و باین وسیله در آلمان انقلاب و

جمهوری براه بیاندازند، به مقابله پرداخت. از طرفی آلمان میبایستی خودش انقلابش را بکند و از طرف دیگر هر لژیون خارجی انقلابی که در فرانسه تشکیل می یافت، به علت وجود لامارتین در حکومت موقت و بوسیله او، خود بخود به حکومتی که باید سرنگون میگشت، فروخته میشد، همانطور که در بلژیک و پسان نیز اتفاق افتاده بود.

مارکس بعد از انقلاب ماریس [ آلمان ] به کن رفت و در آنجا "نویه راینیشه تساینتونگ" [ ۳ ]

[ روزنامه راین نو ] را تاسیس کرد که از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ انتشار یافت. این تنها روزنامه ای بود که در دوران جنبش دموکراتیک آن زمان، از موضع بیولتاریا دفاع میکرد و در واقع با جانبداری بی چون و چرائی که از قیام کنندگان ژوئن ۱۸۴۸ پاریس کرد، تقریباً تمام سهام داران روزنامه را از دست داد. "کرویتس تساینتونگ" [ روزنامه صلیب ] بهبودی سعی میکرد که [ بتول خودش ] "رفقار بی شرمانه" "نویه راینیشه تساینتونگ" را که بهمه مقدسات - از پادشاه و صدر امپراتوری گرفته تا ژنرال و آنهم در یکی از استحکامات نظامی پروس که ۸۰۰۰ سرباز پروس در آن بود - بی احترامی میکرد، رسوا کند و کوته بینانان لیبرال راین کسه ناگهان ارتجاعی شده بودند بهعت [ برضد روزنامه ] تلاش میکردند و حکومت نظامی کن در پائیز ۱۸۴۸ در ۲۰ مه کوشش میکرد که روزنامه را برای مدتی طولانی تعطیل کند و وزارت دادگستری فرانکفورت بهعت میکوشید که با اعمال نظارهای اداری، دادستان کن را بخاطر هر سر مقاله، به تعقیب روزنامه وادار کند. ولی از آنجا که روزنامه نقش پاسداری را برای خود قائل بود، همچنان بکار خود ادامه داد و گسترش و شهرت روزنامه با شدت حملاتش بدولت و بورژوازی، افزایش می یافت. هنگامیکه در نوامبر ۱۸۴۸ کودتای پروس صورت گرفت، "نویه راینیشه تساینتونگ" بالای صفحه هر شماره، بخود از مردم دعوت میکرد که از پرداخت مالیات خود داری کنند و جواب زور را با زور بدهند. در بهار ۱۸۴۹ روزنامه را بجرم این کار و بهعت مقاله دیگری بدادگاه کشیدند ولی در هر دو مورد هیئت منصفه رای به برائت روزنامه داد. ( نگاه کنید به صفحات ۲۲۳ - ۲۳۹ جلد ۶ آثار مارکس - انگلس ) سرانجام بعد از سرکوبی قیامهای مه ۱۸۴۹ در سدن و ایالت راین و لشکرکشی پروس بر علیه قیام پادن - فالس - که با جمعآوری و بسیج توده های کثیر نظامی بحریان افتاد - دولت اعتقاد پیدا کرد که برای بزانود آوردن "نویه راینیشه تساینتونگ" باندازه کافی قدرت دارد. و آخرین شماره روزنامه بارنک سرخ در ۱۹ مه انتشار یافت.

مارکس بار دیگر به پاریس برگشت. ولی بعد از چند هفته و پس از تظاهرات ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ دولت فرانسه باو اخطار کرد که یا محل اقامت خود را به برتانی تغییر بدهد و یا آنکه خاک فرانسه را ترک کند. او شوق دوم را انتخاب کرد و بلندن مهاجرت نمود و از آنزمان تاکنون در این شهر اقامت دارد.

تلاش برای انتشار مجدد روزنامه بصورت مجله ای ( در هامبورگ ) ( ۱۸۵۰ ) - بهعت قدرت افزایش یافته ارتجاع - بعد از مدت کوتاهی با عدم موفقیت روبرو شد. مارکس بعد از کودتای دسامبر ۱۸۵۱ فرانسه، بلافاصله کتاب " ۱۸ پروسر لوشی بناپارت را برشته تحریر در آورد ) که چاپ اول آن ۱۸۵۲ در نیویورک

و چاپ دوم آن ۱۸۶۹ یعنی کمی قبل از شروع جنگ [ میان آلمان و فرانسه ] در هامبورگ صورت گرفت ) و در ۱۸۵۳، مارکس " افشاگرهایی در باره محاکمه کونیستها در کلن " را ( صفحات ۴۰۰ تا ۴۷۰ جلد ۸ آثار مارکس - انگلس ) برشته تحریر در آورد ( که ابتدا در بازل و سپس در بوستون [ آمریکا ] و اخیراً بار دیگر در لایپزیک بیاب رسیده است ) .

[xalvat.com](http://xalvat.com)

بعد از محکومیت اعضای اتحادیه کونیستها در کلن ، مارکس از آرتیناسیون [ تهیج ] سیاسی کناره گیری کرد و در اثنای ده سال ، از يك طرف بمطالعه و بررسی خزانه هائی - که کتابخانه موزه بریتانیا در زمینه اقتصاد سیاسی عرضه میکرد - پرداخت و از طرف دیگر با روزنامه نیویورک دیلی تیویسین [ ۴ ] همکاری کرد . ضمن این همکاری که تا شروع جنگ داخلی آمریکا ادامه یافت ، مارکس نه تنها مقالاتی که با امضای خود او بودند بلکه سر مقاله های بیشماری در باره مناسبات اروپائی و آسمائی ، برشته تحریر در آورد . حملات او بر ضد لرد پالمستون که بر اساس مطالبات عمیق و مفصل مدارک و اسناد رسمی دولتی انگلیس تالیف شده بودند ، بار دیگر بصورت يك جزوه انتقادی در لندن بیاب رسیده . ( نگاه کنید به صفحات ۳۵۳ تا ۴۱۸ جلد ۹ آثار مارکس - انگلس )

در ۱۸۵۹ جزوه اول " نقد اقتصاد سیاسی " بعنوان شریه مطالعات اقتصادی چندین ساله او ( در برلن ) منتشر شد . [ ترجمه این کتاب از طرف انتشارات سپاهنگ در دست تهیه است ] مارکس در این اثر برای اولین بار تئوری ارزش خود و تعالیم مربوط به پول را بصورتی مرتبط بهم معرفی میکند . مارکس در ایام جنگهای ایتالیا ، در روزنامه " خلق " [ ۵ ] که بزبان آلمانی در لندن منتشر میشد ، با بنیایرتیسم - که در آن ایام رنگ لیبرال بخود گرفته بود و نقش ناجی طبیعت های تحت ستم قرار گرفته را بازی میکرد - و همچنین با سیاست آنزمان پروس که دولباس بیطرفی میخواست از آب گل آلود ماهی بگیرد - مبارزه پرداخت . در این میان آقای کارل فوگت نیز از حملات مارکس در امان نماند . این شخص در آن ایام بنسایندگی از طرف شاهزاده ناپلئون ( پلسون پلسون ) و در خدمت لوئی ناپلئون ، بنام دفاع از بیطرفی و محبوبیت آلمان دست به آرتیناسیون [ تهیج ] زد بود . مارکس در جزوه ای تحت عنوان " آقای فوگت " که سال ۱۸۶۰ در لندن چاپ شد با اتهامات ناروایی که فوگت بهشمرانه بهم بافته و بهمارکس نسبت داده بود ، پاسخ گفت و در آن ، فوگت و سایر حضرات باند امپریالیستی دیکراسی قلایس را افشا کرد و فوگت را بخاطر رشوه های خارجی و داخلی که از امپراتوری دسامبر دریافت داشته بود ، رسوا ساخت [ منظور از امپراتوری دسامبر کودتای ناپلئون سوم و تجدید امپراتوری در فرانسه است ] . درست دهسال بعد صحت ادعای مارکس تایید شد ، باین معنی که در لیسنکی از حال بنیایرتیسم که در ۱۸۷۰ در توش لوبن پیدا شد و از طرف دولت سپتامبر منتشر گردید ، اسم فوگت ذکر شده بود و [ معلوم شد ] که او در اوت ۱۸۵۹ مبلغ ۴۰۰۰۰ فرانک دریافت کرده است .

و بالاخره در ۱۸۶۷ " سرمایه ، نقد اقتصاد سیاسی " - جلد اول " در هامبورگ منتشر شد . این اثر اصلی مارکس است که شالوده بنفش های اقتصاد - سیاسی او بود و نکات همه انتقاد او بر جامعه حاضریه

شیوه تولید سرمایه داری و نتایج آنرا تشریح میکند. چاپ دوم این اثر دوران ساز در ۱۸۷۲ منتشر شد و اکنون مؤلف سرگرم تنظیم جلد دوم کتاب است.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

در این فاصله، بار دیگر جنبش کارگری تا آن حد در کشورهای مختلف اروپایی قوی شده بود که مارکس را بر آن داشت که آرزوی مشتاقانه دیرینه خود را مرحله عمل در آورد و این عبارت بود از بنیان گذاری یک سازمان کارگری که شامل پیشرفته ترین کشورهای اروپا و آمریکا باشد و بتواند خصلت انترناسیونالی جنبش سوسیالیستی را هم به خود کارگران و هم به بورژوازی و حکومتها، با اصطلاح بی پرده نشان بدهد و پرولتاریا را تقویت و امیدوار کند و دشمنانش را دچار وحشت سازد.

در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۸ تظاهراتی از طرف مردم لندن بنفع لهستان - که بتازگی بار دیگر مورد تجاوز قرار گرفته بود - در سالن سنت مارتین لندن صورت گرفت و این سبب شد که موضوع [سازمان انترناسیونال کارگری] مطرح گردد و با استقبال شدید مواجه گردد. سازمان انترناسیونال کارگری بنیان گذاری شد و در آن مجمع، یک شورای عمومی موقتی که محل اجلاس آن در لندن بود، انتخاب گردید. مارکس روح این شورای عمومی و تمام شورا های عمومی بعدی - تا کنگره لاهه تشکیل یافتند - بود. تقریباً تمام بیانیه هایی که از طرف شورای عمومی انترناسیونال صادر شد، مانند - از بیانیه افتتاحیه ۱۸۶۴ پاریس گرفته تا بیانیه مربوط به جنگ داخلی در فرانسه - بوسیله مارکس نوشته شده اند. روح فعالیتهای انترناسیونال مارکس بمعنی سرگذشت خود این سازمان است که در خاطر کارگران اروپایی باقی خواهد ماند.

حریان کون پاریس، انترناسیونال را در موقعیت ناگواری قرار داد و در لحظهای که امکان داشت تمام اقدامات پیروزمندانه و عملی در همه جا از میان برود، این جریان تمام تاریخ اروپا را تحت الشعاع خود قرار داد. حوادثی که آنرا بدرجه هفتمین قدرت بزرگ ارتقا دادند، در ضمن مانع آن شدند که او نیروهای نظامی خود را بسیج نماید و دست بکار شود. و جز او عقوبت آن، شکست حتمی و سیر نزولی جنبش اروپایی برای دهها سال بود. علاوه بر این از هر طرف عناصری - که سعی میکردند شهرت سازمان را بطور غیر شرفه ای در همه جا پیچیده بود، بمنظور غرور شخصی و خود خواهی فردی مورد سوء استفاده قرار دهند بدون آنکه از وضع واقعی انترناسیونال آگاهی داشته باشند و یا بدون آنکه توجهی بآن داشته باشند - خود شانرا جلو انداختند و سرمداران سازمان شدند. لازم شده بود که تصمیم دلیرانه ای گرفته شود و این بار نیز مارکس بود که چنین تصمیمی را اتخاذ کرد و در کنگره لاهه مرحله اجرا در آورد. انترناسیونال [اول] بوسیله یک مصوبه رسمی از قبول هر گونه مسئولیتی در مورد فعالیتهای باکونیستها - که کانون نا سالم و بدون درک شده بود - خود داری کرد و سپس بععلت نامطلوب بودن اوضاع در برابر ارتجاع عمومی و همچنین در رابطه با عدم امکان انجام تقاضاهای بلند پروازانه ای که از او میشد و بخاطر آنکه بتواند تاثیر بخشی کامل خود را بنحو دیگری سوای برخی قربانی دادنها که منجر به تحلیل رفتن و فتنای جنبش کارگری میشدند - انجام دهد، انترناسیونال ترجیح داد که بمناسبت وضع موجود موقتاً از صحنه کنار برود و

باین ترتیب شورای عمومی را با آمریکا منتقل ساخت. آینده نشان داد که این تصمیم - که در آن ایام و بعد از آن بارها مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت - تا چه حد صحیح بوده است. از یک طرف همه کوشش‌هایی که بنسام انترناسیونال برای کودتاهای بی ثمری صورت می‌گرفتند با شکست مواجه شدند و از طرف دیگر گرفت و آمده‌های مداوم درونی احزاب سوسیالیستی کارگری کشورهای مختلف، ثابت کرد که آگاهی‌ایکه بوسیله انترناسیونال بوجود آمده بود، قادر است برابری ضایع و همبستگی بیولتاریای تمام کشورها را باعتبار خود نگاهدارد بدون آنکه احتیاج به نواری باشد که از جنبه ظاهری و رسمی سازمان انترناسیونال را بهم مربوط می‌ساخته و اکنون بطور موقت بصورت زنجیری [بر دست و پای او] در آمده است.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

بعد از کنگره لاهه، بالاخره مارکس وقت و آرامش یافت تا بار دیگر بکارهای تئوریک خود بپردازد و امید است که بتواند در آینده نزدیکی جلد دوم "سرمایه" را آماده چاپ نماید.

از میان کشفیات مهم فراوانی که بر اثر آنها نام مارکس در تاریخ علم ثبت شده است در اینجا فقط فرصت ذکر دو کشف او را داریم.

اولین کشف او در کوشی در درک مجموعه تاریخ جهان است که بوسیله او انجام گرفته است. تمام بهنشی که تاکنون در تاریخ وجود داشته است متکی باین تصور بوده که علل نهائی کلیه تغییرات تاریخی را باید در ایده‌های مشیخ انسانها جستجو کرد و از میان تمام تغییرات تاریخی نیزه تغییرات تاریخی مهمترین تغییراتی هستند که بر تمام تاریخ حکومت میکنند. ولی این سؤال را مطرح نکردند که ایده‌های انسانی از کجا آمده اند و علی کس تغییرات سیاسی را بوجود آورده اند، چه بوده اند؟ تنها مکتب‌های جدیدفرانسوی و تا حدودی نیز تاریخ نویسان انگلیسی توانسته‌اند این اعتقاد را بخود بقبولانند که لااقل از زمان قرون وسطا نیروی محرکه تاریخ اروپا، مبارزه بر سر تسلط اجتماعی و سیاسی میان بورژوازی در حال توسعه، با اشراف فئودال بوده است. اکنون مارکس ثابت کرده است که تمام تاریخ، تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و در تمام مبارزات کوناگون و پیچیده سیاسی، موضوع فقط بر سر سلطه اجتماعی و سیاسی طبقات جامعه بوده است. موضوع بر سر این بوده است که طبقه قدیمتر برای حفظ سلطه خود و طبقه جدید در حال نضج، برای بدست آوردن حکومت، میکوشید فاند. حالا این طبقات به چه وسیله‌ای بوجود می‌آیند و منقر میشوند؟ بوسیله شرایط خشن مادی هر زمان که تحت آنها جامعه دوران مربوطه، وسایل معاش خود را تولید و مبادله میکند. حکومت فئودالی قرون وسطا، به اقتصاد جوامع کوچک دهقانی - که خود کفایتی میکرد و تقریباً تمام چیزهای مورد نیاز خود را میساخت و تقریباً مبادله‌ای در آن جریان نداشت - متکی بود و اشراف مربوطه، این [جوامع کوچک دهقانی] را در مقابل خارج حراست میکردند و بهوند های ملی و یا حتی سیاسی بین آنها برقرار میکردند. ولی وقتی که شهرها و بهمهراه آنها، صنایع دستی تخصصی و داد و ستد بازرگانی بدوا داخلی و بعد بین المللی رونق گرفتند، آنوقت بورژوازی شهری توسعه یافت و حتی در قرون وسطا موفق شد که برای خود بعنوان یک رسته ستاره بهمان منوال در نظام فئودالی، جای برای خود دست و پا کند. البته با

کشف قاره‌های غیراروپائی در اواسط قرن پانزدهم، این بورژوازی، قلمرو تجارتی بسیار وسیعتری بدست آورد و بدینوسیله تحرکی در صنعت بوجود آمد. کارهای دستی، در مهمترین رشته‌ها بوسیله مانوسا - کنواری که دیگر حالت کارخانهای را پیدا کرده بود، از میدان رانده شده بودند و این نیز بنوعی خسور بوسیله صنعت بزرگ - که بر اثر اختراعات قرن گذشته و مخصوصاً ماشین بخار میسر شده بود - کنار زده شد و با این صنعت بزرگ بنوعی خود بر روی تجارت اثر گذاشت، باین ترتیب که در کشورهای عقب اقتصاد، صنایع دستی قدیمی را از میدان راند و در کشورهای که تکامل بیشتری یافته بودند، وسائط نقلیه کنونی از قبیل ماشین‌های بخار، راه آهن‌ها و تلگرافهای الکتریکی، بوجود آورد. باین ترتیب بورژوازی پیشتر و بیشتر، ثروت‌های اجتماعی و قدرت اجتماعی را توأم بدست آورد، در حالیکه هنوز برای مدتی طولانی از قدرت سیاسی - که در دست اشراف و دستگاه سلطنتی که متکی به اشراف بود - محروم مانده بود. این در مرحله شخصی - در فرانسه از زمان انقلاب کبیر - بورژوازی این [قدرت سیاسی] را نیز بدست آورده و بنوعی خود در مقابل پروتاریا و دهقانان خرد، پادشاه حاکم‌های شده بود. اگر از این دیدگاه و با شناخت کافی از وضع اقتصادی هر زمان - که البته تاریخ نویسان مطلقاً متحجر و تخصصی در آن ندارند - بنگریم، تمام پدیده‌های تاریخی بطور بسیار ساده‌ای برای ما روشن میشوند و بهین ترتیب بد ساده‌ترین نحو برای ما روشن میشود که تصورات و ایده‌های هر یک از دورانهای تاریخی وابسته بشرایط اقتصادی زندگی بوده و مناسبات اجتماعی و سیاسی این دورانها نیز، وابسته بآن میباشد. [باین ترتیب] برای اولین بار، تاریخ بر روی پایه‌های واقعی خود قرار داده شد. این حقیقت سهل و ساده که تا کنون مطلقاً نادیده گرفته شده بود، منی بر اینست که انسانها باید قبل از هر چیز بفکر غذا، آب، مسکن و پوشاک یعنی کار کردن باشند، تا بتوانند به حکومت، جدال، سیاست، دین و فلسفه و غیره بپردازند. این حقیقت سهل و ساده، بالاخره اکنون از نظر تاریخی مسجل شده است.

البته این استنباط تازه از تاریخ، برای بهین سوسیالیستی، دارای بزرگترین اهمیت بود و نشان داد: که در تمام تاریخ گذشته، در رابطه با اختلافات طبقاتی و مبارزات طبقاتی بوده است که همواره طبقات مسلط و تحت سلطه و استثمار کننده و استثمار شوندگان وجود داشته‌اند و اکثریت بزرگ مردم همواره محکوم بکار شدیدی تر و لذت کمتری بوده‌اند. چرا چنین چنین بوده است؟ خیلی ساده بحالت آنکه در تمام مراحل تکاملی قبلی بشر، تولید هنوز آنقدر کم توسعه یافته بود که تکامل تاریخی فقط در فرم اینگونه اختلافات، میتوانست صورت گیرد و باین علت که پیشرفت تاریخی در مجموع، با اقدامات یک اکثریت کوچک امتیازدار، واگذار شده بود، در حالیکه توده‌های وسیع، محکوم بآن بودند که برای تامین معاش ناچیز خود و امتیاز دارانی که تعدادشان دائماً در حال افزایش بود، کار کنند البته حکومت طبقاتی - گذشته - که تاکنون به پدیده‌های انسانها نسبت داده میشد و امری طبیعی و ضطقی تلقی میکردید -



بوسیله این نوع بررسی از تاریخ تشریح میگردد و باین نظریه سننهی میشود که در نتیجه افزایش عظیم نیروهای تولیدی در عصر حاضر، آخرین بهانه برای تقسیم بندی مردم به انسانهای مسلط و تحت سلطه و استثمارکننده و استثمار شونده، لااقل در بیشترین کشورهای، از بین رفته است. - بورژوازی بزرگ رسالت تاریخی خود را انجام داده است و دیگر شایستگی و صلاحیت اداره کردن جامعه را ندارد، بلکه - همانطور که بحرانهای تجاری و مخصوصاً ورشکستگی بزرگ و وضع را که صنعت در تمام کشورهای، نشان میدهد - خود مانعی در راه تکامل تولید شده است و رهبری تاریخی به پرولتاریا انتقال یافته است. - یعنی به طبقاتی که بر حسب تمام موقعیت اجتماعی، فقط باین وسیله قادر به رهایی خود میباشد که تمام حکومتها طبقاتی، تمام بندیها و تمام بهره‌کنشیها را بطور کلی از میان بردارد و نیروهای تولیدی اجتماعی را - که از حد توانایی بورژوازی بافراتر نهاده‌اند - به تملک پرولتاریای متفق درآورد تا بتواند شرایطی بوجود آورد که در آن هر یک از اعضای جامعه، بتواند نه تنها در تولید بلکه در تقسیم و مدیریت، بر ثروت‌های جامعه نیز شرکت داشته باشد و بوسیله اداره مجموعه تولید بر تازگی شده، نیروهای تولیدی جامعه و محصولات آنها بتوانند بآن حد افزایش یابند که کلیه نیازهای مادی و معنوی همگان را در سطح همواره رشد یابندهای مرتفع و تضمین نمایند.

دومین کشف مهم مارکس، تشریح نهایی ضایعات سرمایه و کار است و به عبارت دیگر اثبات این نکته است که چگونه در درون جامعه کنونی، در شیوه موجود تولید سرمایه‌داری، استثمار کارگران بوسیله سرمایه‌داران صورت میگیرد. از زمانیکه اقتصاد سیاسی این جمله را مطرح کرد که "کار سرچشمه کلیه ثروتها و تمام ارزشها میباشد"، این سوال اجتناب ناپذیر شده بود که پس وقتی کارگر مزد بگیر تمام مبلغ ارزشی را که بوسیله کار خود میسازد، دریافت نمیکند و باید قسمتی از آنرا به سرمایه‌دار بپردازد چگونگی میتوان مسئله را توجیه کرد؟ هم اقتصاد بین بورژوازی و هم سوسیالیست‌ها کوشیده بودند که یک پاسخ مستدل علمی باین سوال بدهند ولی تلاش آنها به ثمر نرسید تا اینکه سرانجام مارکس حل مسئله را ارائه داد و این بقرار زیر است: شیوه تولید کنونی سرمایه‌داری منوط بوجود دو طبقه اجتماعی است. از یکسو سرمایه‌داران - که ابزار تولید و مواد غذایی را در اختیار دارند - و از سوی دیگر پرولتاریا که از این مالکیت محروم میباشد و فقط یک کالا برای فروش دارد که آنهم نیروی کار اوست. او مجبور است که این نیروی کار را بفروشد تا بتواند مواد غذایی را تهیه کند. البته ارزش یک کالا بوسیله مقدار کار لازم اجتماعی - که در تولید و همچنین تجدید تولید آن متبلور شده است - تعیین میشود. بنابراین ارزش نیروی کار یک انسان متوسط در مدت یکروز، یکماه و یا یکسال بوسیله مقدار کاری که برای بدست آوردن آن مقدار مواد غذایی - که در ضمن یکروز، یکماه و یا یکسال برای حفظ این نیرو ضروری میباشد - تعیین میگردد. فرض میکنیم که برای تولید مواد غذایی مورد لزوم یک کارگر در مدت یکروز، احتیاج به سه

۶ ساعت کار است، بعبارت دیگر کاری که در آن نهفته است، نماینده مقدار ۶ ساعت کار می باشد، در این صورت ارزش نیروی کار یکروزه، در جملگ بولی - که آن نیز ۶ ساعت کار را دربر میگیرد - بیان میشود. باز هم فرض میکنیم، سرمایه داری که این کارگر را بکار گماشته است این مبلغ یعنی ارزش کامل نیروی کار او را، بوی میبرد از. حالا اگر کارگر ۶ ساعت از روز را برای سرمایه دار، کار کند. در این صورت اجرتی را که وی [سرمایه دار] باو پرداخته است جبران کرده است یعنی ۶ ساعت کار در ازای شش ساعت کار طبیحنا باین ترتیب چیزی عاید سرمایه دار نمیشود و باین جهت او موضوع را بطریز کاملاً دیگری مطرح میکند و میگوید: من نیروی کار این کارگر را نه برای شش ساعت بلکه برای تمام مدت یکروز، خریدم و هم بر حسب این استنهاط باقتضای موقعیت ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶ ساعت و شاید هم بیشتر از کارگر کار میکنند و باین ترتیب محصولات ساعتی هفتم و هشتم و ساعات بعدی، محصول کار است که برای آن اجرتی پرداخته نشد است و بدوایه جیب سرمایه دار رفته است. باین ترتیب کارگر، در خدمت سرمایه دار نه تنها ارزش نیروی کار او - که اجرت آنرا دریافت کرده است - مجدداً بوجود میآورد بلکه علاوه بر آن یک ارزش اضافی نیز بوجود میآورد که ابتدا بهوسیله سرمایه دار تقسیم میگردد و باینهایی را تشکیل میدهد که بهر زمین، سود و انباشت سرمایه، کلام کلیه ثروتهایی - که بوسیله طبقات غیر کارگر [منظور طبقاتی است که کار نمیکنند] - بصرف میروند و باین ابراشته میشود - از آن مشتق میگردد. البته باین ترتیب ثابت میشود که ثروت سرمایه داران امروزی - دست بهمان اند از آن صاحب کار بدون اجرت دیگران حاصل شده است که در مورد ثروت برده داران و یا اربابان قنودالی - که از دیگران بهره میکنند - صادق و بیرون است و باثبات رسیده است که تفاوت تمام این اشکال استثمار فقط در انواع و شیوه های مختلفی است که توسط آنها کار بدون اجرت را تصاحب کرده اند. البته باین ترتیب بر تمام اظهارات عوام فریبانه طبقات چیزدار مبنی بر اینکه - گویا در نظام اجتماعی کنونی حق و عدالت برابری حقوق و وظایف و هماهنگی منافع عمومی حکمفرما می باشد - خط بطلان کشیده شده است و بر ملا شد که جامعه بورژوازی کنونی بعنوان یک موسسه عظیم در خدمت اقلیت قلیلی - که دائماً کوچکتر میشود - قرار دارد تا اکثریت عظیم خلق را استثمار نماید و از این بابت دست کمی از پیشینیان خود ندارد.

سوسیالیزم علمی بدون بر اساس این واقعیت مهم بنیان گذاری شده است. در جلد دوم سرمایه\* این کشفیات مهم و سایر کشفیات علمی مربوط به سیستم جامعه سرمایه داری که دارای اهمیت کتری نمی باشند باز هم بیشتر مورد بررسی قرار خواهند گرفت و بدینگونه جنبه های از اقتصاد سیاسی - که در جلد اول با آنها برخورد نشده است - مورد دگرگونی قرار خواهند گرفت. آنچه است که مارکس بتواند بنویسد آنرا برای چاپ آماده کند. \*

\* این مقاله که انگلس در اواسط ژوئن ۱۸۷۷ نوشتن است، برای اولین بار در "تفصیح خلق" سال ۱۸۷۸، چاپ رسیده و در صفحات ۱۶ تا ۱۰۶ جلد ۱۹ آثار مارکس و انگلس آمده است.

## توضیحات

۱ - اواخر اوت ۱۸۴۷ کارل مارکس و فریدریش انگلس بنظیر روشنگری سیاسی در میان کارگران آلمانی مقیم بلژیک و آشنا ساختن آنها با ایده‌های کمونیزم علمی، اتحادیه کارگران آلمانی در بروکسل را تاسیس کردند این اتحادیه تحت رهبری مارکس و انگلس و همزمان آنها بصورت یک قانون قانونی درآمد که نیروهای پرولتری انقلابی در بلژیک در آن متشکل شده بودند. شرفی‌ترین اعضای اتحادیه بانجمن بروکسل اتحادیه کمونیستها پیوستند. بعد از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ در فرانسه، وقتی پلیس بلژیک اکثر اعضای اتحادیه کارگران آلمانی بروکسل را دستگیر کرد، اتحادیه مجبور بآن شد که فعالیت خود را متوقف سازد.

xalvat.com

۲ - "نویه راینیشه تسایتونگ" [روزنامه راین نو] "ارگان دمکراسی" یک روزنامه یومیه بود که به مدیریت کارل مارکس از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ در گن منتشر شد. اعضای هشتت تحریریه آن عبارت بودند از فریدریش انگلس، ویلهلم وولف، جورج ورت، فردیناند وولف، ارنست ورونکه، فردیناند فرای لیکرات و هانریش بورگوس.

"نویه راینیشه تسایتونگ" بعنوان جناح پرولتری دمکراسی آموزگار نوده‌های خلق در مبارزه علیه ضد انقلاب شده بود. سرمقاله‌های رهنمود دهنده آن در مورد مسائل مربوط بانقلاب آلمان و اروپا قاعدتا بوسیله مارکس با انگلس نگاشته میشدند.

روش قطعانه و آنتی ناپذیر "نویه راینیشه تسایتونگ" انترناسیونالیزم رزمنده آن وافشاگرهای سیاسی آن موجب شد که روزنامه‌های فنودالی - سلطنتی و بورژوا - لیبرال بعد از چند ماه اول انتشار روزنامه، بر علیه آن دست به تحریک زدند و باعث شدند که حکومت پروس - که بعد از کودتای ضدانقلابی در پروس در نوامبر - دسامبر ۱۸۴۸ قدرت بیشتری کسب کرده بود - روزنامه را تحت تعقیب قانونی قرار دهد.

"نویه راینیشه تسایتونگ" بدون توجه و اعتنا به تعقیب‌های قانونی و اقدامات خشکن پلیسی بی پروا و جسورانه از منافع دمکراسی انقلابی دفاع میکرد و وقتی در مه ۱۸۴۹ ضدانقلاب دست به حمله عمومی زد، حکومت پروس بعد از اینکه حق تابعیت آلمانرا از مارکس سلب کرد، دستور داد که مارکس از آلمان اخراج گردد. اخراج او اشکال تراشی‌های دیگر بر علیه سایر نویسندگان "نویه راینیشه تسایتونگ" هشتت تحریریه روزنامه را مجبور بآن کرد که روزنامه را تعطیل کنند و آخرین شماره روزنامه ( شماره ۳۰۱ مورخ ۱۹ مه ۱۸۴۹) با مرکب قرمز منتشر شد و نویسندگان روزنامه در

مقاله‌ای که بعنوان تودیع با کارگران ککن نوشته بودند خطاب با آنها چنین اعلام داشتند: "آخرین کلام ما همیشه و همه جا این خواهد بود: رهائی طبقه کارگر!". "نویه راینیشه تسایتونگ" بهترین ویی نظیرترین ارگان پرولتاریای انقلابی بود." (نقل قول از لینن)

۳- "نویه راینیشه تسایتونگ نشریه اقتصادی سیاسی"، معلقای بود که مارکس و انگلس در سامبر ۱۸۴۹ تاسیس کردند که تا نوامبر ۱۸۵۰ انتشار یافت. این مجله ارگان تفویک و سیاسی اتحادیه کمونیست ها بود و ادامه دهنده راه روزنامه "نویه راینیشه تسایتونگ" که در ایام انقلابی ۱۸۴۹-۱۸۴۸ در کلن منتشر میشد. از مارس تا نوامبر ۱۸۵۰ مجموعاً ۶ شماره از این مجله منتشر شدند که شماره آخر آن دوجلدی بود. مطالب مجله در لندن تهیه میشد و در لندن بچاپ میرسید. و از آنجا که مارکس و انگلس روی انتشار روزنامه در میان آلمانیهای مهاجر آمریکا حساب میکردند روی جلد "هل نیویورک" ذکر میشد. از جمله آثار معروفی که برای اولین بار در این مجله بچساب رسیدند یکی "جازه طبقاتی در فرانسه - ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰" اثر مارکس و "مسئله دهقانی آلمان" اثر انگلس بود.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

۴- "نیویورک دیلی تریبون" روزنامه‌ای بود که بین سالهای ۱۸۴۱ تا ۱۹۲۴ در نیویورک منتشر میشد. این روزنامه بوسیله سیاستمدار و ناشر معروف آمریکایی هورات گریلی تاسیس شده بود و تا اواسط سالهای پنجاه ارگان جناح چپ ویک های آمریکا بود و پس از آن ارگان حزب جمهوریخواه آمریکا شد. در سالهای چهل و پنجاه این روزنامه رونق متوقیانه‌ای پیش گرفت و بر ضد برده‌داری قدامت کرد. عده زیادی از معتبرترین روزنامه‌نگاران و نویسندگان آمریکایی با این روزنامه کنار میکردند. از اواخر سالهای چهل، چارلز دانا که تحت تاثیر ایده‌های سوسیالیزم خیالی‌فانه بود - در هئیت تحریریه روزنامه شرکت داشت. همکاری مارکس با این روزنامه از اوت ۱۸۵۱ شروع شد و تا مارس ۱۸۶۲ ادامه یافت. تعداد زیادی از مقالات روزنامه "نیویورک دیلی تریبون" بخواهش مارکس توسط انگلس نوشته میشدند. مقالات مارکس و انگلس در "نیویورک دیلی تریبون" مهمترین مسائل جنبش کارگری، و مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی و توسعه اقتصادی کشورهای اروپایی را مطرح میکرد و مسائل مربوط به گسترش تجاوزات استعماری و جنبش‌های رها بی بخش‌طلبی در کشورهای مستعمره و تحت ستم را مورد بررسی قرار میداد. در دوران رونق مجدد ارتجاع در اروپا، مارکس و انگلس از این روزنامه شرقی کثیرالانتشار آمریکایی استفاده میکردند تا براساس واقیعات بساط برسیده جامعه سرمایه‌داری را متزلزل سازند و تضاد آشتی ناپذیری را که در بطن این جامعه نهفته بود میان سازند و خصلت محدود دیکراسی بورژوازی را نشان دهند.